دانش مقدس

سوامی شری یوکتشوار گیری

منتشر شده به وسیله:

انجمن خودشناسی

لوس آنجلس – کالیفرنیا

۱۹۷۷

پیشگفتار

پیامبران تمام سرزمین ها و اعصار در جستجوی خدا موفق بوده اند. این قدیسان با ورود به یک حالت اشراق واقعی، نیربیکالپا سامادهی، حقیقت اعظم پشت همه ی نام ها و شکل ها را درک کرده اند. حکمت و تدبیر روحانی آنها، کتاب های آسمانی جهان شده است. این کتابها اگرچه در ظاهر به خاطر پوشش های متفاوت کلمات، تفاوت دارند، اما همگی بیانات حقایق اساسی یکسان روح کل می باشند.- در برخی کتب، واضح و روشن و در برخی دیگر پوشیده و سمبلیک بیان شده است.-

گورودوای من، جناناَواتار سوامی شری یوکتشوار(۱۸۵۵ – ۱۹۳۶ میلادی) از سرامپور به طور برجسته این شایستگی را بدست آورده بود تا وحدت زیربنایی، بین کتب مقدس مسیحیت و ساناتان دهارما را تشخیص دهد. با قرار دادن متون مقدس بر روی میز تمیز ذهنش، او قادر بود آنها را با چاقوی جراحی استدلال شهودی کالبدشکافی کند و الحاقات و تفاسیر غلط محققان را، از حقایقی که اصالتا از طرف پیامبران بوده، جدا نماید.

در سایه ی بینش روحانی خطاناپذیرِ جناناَواتار سوامی شری یوکتشوار است که حالا از طریق این کتاب، یک هارمونی اساسی بین کتاب انجیلِ مشکل مانند مکاشفات و فلسفه ی سانکهیای هند امکان پذیر شده است.

همانگونه که گورودوای من در مقدمه اش توضیح داده، این صفحات توسط او در اطاعت از درخواست باباجی، گورودوای مقدس لاهیری ماهاسایا نوشته شده که او نیز گوروی دوای شری یوکتشوار بوده است. من در مورد زندگی مسیح گونه این سه استاد بزرگ در کتابم(سرگذشت یک یوگی) نوشته ام. سوتراهای سانسکریت که در دانش مقدس آمده، بهاگوادگیتا را همانند سایر متون مقدس هند بیشتر روشن می کند.

پاراماهانسا یوگاناندا

۲۴۹ مین دواپارا (۱۹۴۹ میلادی)

مقدمه

این کایوالیا دارسانام (تغییر حقیقت نهایی) توسط پری یانات سوامی، پسر کشترا و کادام بینی از خانواده ی کارار نوشته شده است.

به درخواست مرشد بزرگ الله آباد (ماها آواتار باباجی) تقریبا در پایان ۱۹۴ مین سال دواپارا یوگای کنونی، این تفسیر برای منافع دنیا چاپ شد.

هدف کتاب این است که به وضوح نشان دهد، یک وحدت ضروری در کل ادیان وجود دارد، یعنی هیچ تفاوتی در حقایق تلقین شده توسط آیین های مختلف وجود ندارد. اینکه فقط یک روش وجود دارد که توسط آن دنیا به صورت درونی و بیرونی تکامل یافته و فقط یک خدا وجود دارد که همه ی کتب مقدس آن را قبول می کنند، اما این حقیقت اساسی به آسانی درک نمی شود. ناسازگاری بین ادیان مختلف و جهالت انسانها، برداشته شدن حجاب را تقریبا غیرممکن کرده که به این واقعیت بزرگ نگاهی انداخته شود. کیش ها، یک روحیه ی خصومت و نفاق پرورش داده اند. جهالت، شکافی را که یک کیش را از کیش دیگر جدا می کند، عریض تر کرده است. فقط چند تن از اشخاص خاص می توانند از تاثیر آیین ادعا شده برتری گیرند و هم رایی مطلق در حقایق رواج داده شده توسط همه ی ادیان را پیدا کنند.

هدف این کتاب نشان دادن هارمونی موجود در ادیان مختلف و کمک به متصل کردن آنها به همدیگر است. البته این کار بسیار مشکل است، اما در الله آباد این ماموریت به دستور مقدسی به من محول شد. الله آباد، پرایاگاتیرتای مقدس، جایگاه اتصال گنگ، جامونا و ساراسواتی، مکانی برای تجمع انسانها و مریدان معنوی در زمان کومباملا. انسانهای دنیوی نمی توانند از محدودیت های دنیوی که خود را در آن زندانی کرده اند، سبقت بگیرند و مریدان معنوی بعد از اینکه این دنیا را یکبار انکار کردند می پذیرند که بیایند و خود را در این آشفتگی شریک سازند. با این حال کسانی که کاملا مجذوب نگرانی های دنیوی هستند، نیاز مشخصی به کمک و راهنمایی از سوی کسانی دارند که برای نژاد بشر نور می آورند. پس یک جایی باید باشد که اتحاد این دو ممکن شود. ترتا چنین مکان ملاقاتی را ممکن می سازد. با واقع شدن در ساحل دنیا، توفانها و ضربه ها نمی توانند به آن صدمه بزنند. ساتهوس(زاهدان) با پیامی به نفع انسانیت یک کومباملا پیدا می کنند تا جای ایده آلی برای ابلاغ تعالیم به کسانی باشد که می توانند به آن توجه کنند.

من انتخاب شده بودم تا پیام چنین طبیعتی را پخش کنم، وقتی از کومباملا که در الله آباد در ژانویه ۱۸۹۴ برگزار می شد دیدن کردم. وقتی کنار ساحل گنگ قدم می زدم، توسط یک مرد فرا خوانده شدم و بعد افتخار گفتگو با یک شخص مقدس بزرگ، باباجی گورو دوای گوروی من لاهیری ماهاسایا، از بنارس را پیدا کردم. این شخصیت مقدس، در کومباملا پارام گورو جی ماهاراج خودم بود، اگرچه این اولین ملاقات من بود.

طی گفتگو با باباجی ما درباره ی گروه خاصی از انسانها که حالا از این مکان های زیارتی دیدن می کردند صحبت کردیم. من با تواضع گفتم، انسانهایی هستند که از اکثر این انسانهای کنونی باهوش ترند، انسانهایی که در نقاط دوردست دنیا - اروپا و آمریکا- زندگی می کنند. کیش های مختلف دارند و از اهمیت واقعی کومباملا بی خبرند. آنها شایستگی برقراری ارتباط با جانسپاران روحانی را دارند تا آنجا که به آگاهی و شعورشان مربوط می شود. با این حال چنین انسانهای هوشیاری در سرزمین های خارجی متاسفانه در بسیاری موارد در طبقه ماتریالیسم قرار می گیرند. اگرچه بعضی از آنها به خاطر تحقیقات علمی و فلسفی مشهورند، اما وحدت ضروری در ادیان را درک نکرده اند. آیین های مدعی تقریبا موانع غیر قابل عبوری هستند که انسانها را برای همیشه از هم جدا می کنند.

ماهاراج پارام گوروجی، باباجی لبخند زد و مرا به عنوان سوامی مشرف کرد و کار این کتاب را به من محول نمود. من انتخاب شدم و نمی دانم چرا؟ تا موانع را از میان بردارم و به ایجاد حقیقت پایه در همه ادیان کمک کنم.

این کتاب به چهار قسمت بر طبق چهار مرحله ی تکامل دانش تقسیم شده است. بالاترین هدف دین، آتماج نانام، خودشناسی است، اما برای رسیدن به این مرحله، دانش جهان بیرونی لازم است. بنابراین، اولین بخش کتاب با انجیل شروع می شود و در جستجوی ایجاد حقایق اساسی خلقت و توصیف تکامل و موانع این جهان می باشد.

همه ی مخلوقات در زنجیره ی خلقت از بالاترین تا پایین ترین شان، علاقه مند به درک سه چیز هستند. هستی، آگاهی و سعادت. این اهداف در دومین بخش کتاب بحث می شود. سومین بخش با روش تشخیص سه هدف زندگی مواجه است. چهارمین بخش مکاشفات را مورد بررسی قرار می دهد. برای کسانی که به دور دست ها سفر کرده اند تا سه ایده آل زندگی را درک کنند و کسانی را که خیلی به مقصدشان نزدیک شده اند مورد بررسی قرار می دهد.

روشی که من در این کتاب اتخاذ کرده ام، اولا اعلام یک قضیه در واژه های سانسکریت از حکیمان شرقی است و سپس آن را با رجوع به کتب مقدس غربی توضیح می دهم. در این حالت سعی کرده ام، نشان دهم هیچ اختلاف و تضاد واقعی بین تعالیم شرق و غرب وجود ندارد. همانطور که در کتاب نوشته شده با الهام از پارام گورو دوای ام و در عصر دواپارای توسعه ی سریع در همه ی شاخه های دانش، امیدوارم اهمیت کتاب از نظر کسانی که برای آنها نوشته شده، فراموش نشود.

یک بحث کوتاه با محاسبه ی ریاضی یوگا یا اعصار، این حقیقت را توضیح خواهد داد که عصر کنونی برای دنیا دوپارا یوگا است و اینکه ۱۹۴ سال از این یوگا (۱۸۹۴ میلادی) گذشته و رشد سریعی برای دانش انسان به ارمغان آورده است.

ما از ستاره شناسی شرقی یاد می گیریم که ماه حول سیاره هایش می گردد و سیاره ها در محورشان همراه با ماه، حول خورشید می چرخند و خورشید با ماه و سیاره هایش، ستاره ای را به عنوان همزاد انتخاب می کند و حول آن ۲۴ هزار سال زمینی می چرخد، یک پدیده ی آسمانی که باعث حرکت رو به عقب نقاط نزدیکی خط استوا دور دایره البروج می شود. خورشید همچنین حرکت دیگری دارد که توسط آن حول یک مرکز بزرگتر به نام ویشنونابهی که جایگاه نیروی خلاق براهما، مغناطیسم جهانی است می گردد. براهما دهارما، خاصیت ذهنی جهان درونی را تنظیم می کند. وقتی که خورشید در گردش اش به دور همزاد خود به نزدیک ترین جای این مرکز بزرگ می رسد، جایگاه براهما (اتفاقی که رخ می دهد وقتی نقطه ی اعتدالین پاییزی به اولین نقطه ی برج حمل می رسد) دهارما، خاصیت ذهنی، آنچنان توسعه می یابد که انسان به راحتی می تواند همه چیز را، حتی اسرار روح کل را نیز درک کند. نقطه ی اعتدالین پاییزی سقوط خواهد کرد در ابتدای قرن بیستم، در میان ستاره های ثابت صورت فلکی ویرگو (برج سنبله) و در قسمت اولیه ی دواپارا یوگای در حال صعود.

بعد از دوازده هزار سال، وقتی خورشید به جایی در مدارش می رسد که دورترین نقطه از براهما، مرکز بزرگ است، (اتفاقی که رخ می دهد وقتی خط اعتدال پاییزی در اولین نقطه ی لیبرا{برج میزان} است) دهارما، خاصیت ذهنی به چنان حالت تنزلی می رسد که انسان هیچ چیزی نمی تواند درک کند، بجز خلقت مادی زمخت. دوباره در این حالت وقتی خورشید در مسیر چرخشش شروع به پیشرفت به سمت نزدیک ترین نقطه در مرکز بزرگ می کند، دهارما خاصیت ذهنی شروع به رشد می کند. این رشد کم کم طی دوازده هزار سال بعد کامل می گردد.

هر یک از این دوره های دوازده هزار ساله یک تغییر کامل ایجاد می کند. هم تغییر بیرونی در جهان مادی و هم تغییر درونی در جهان لطیف و یکی از دایوا یوگاها (زوج الکتریکی) نامیده می شود. بنابراین در یک دوره ی ۲۴ هزار ساله، خورشید یک دور کامل حول همزادش می گردد و یک چرخه ی الکتریکی شامل دوازده هزار سال در یک قوس صعودی و دوازده هزار سال در یک قوس نزولی به پایان می رسد.

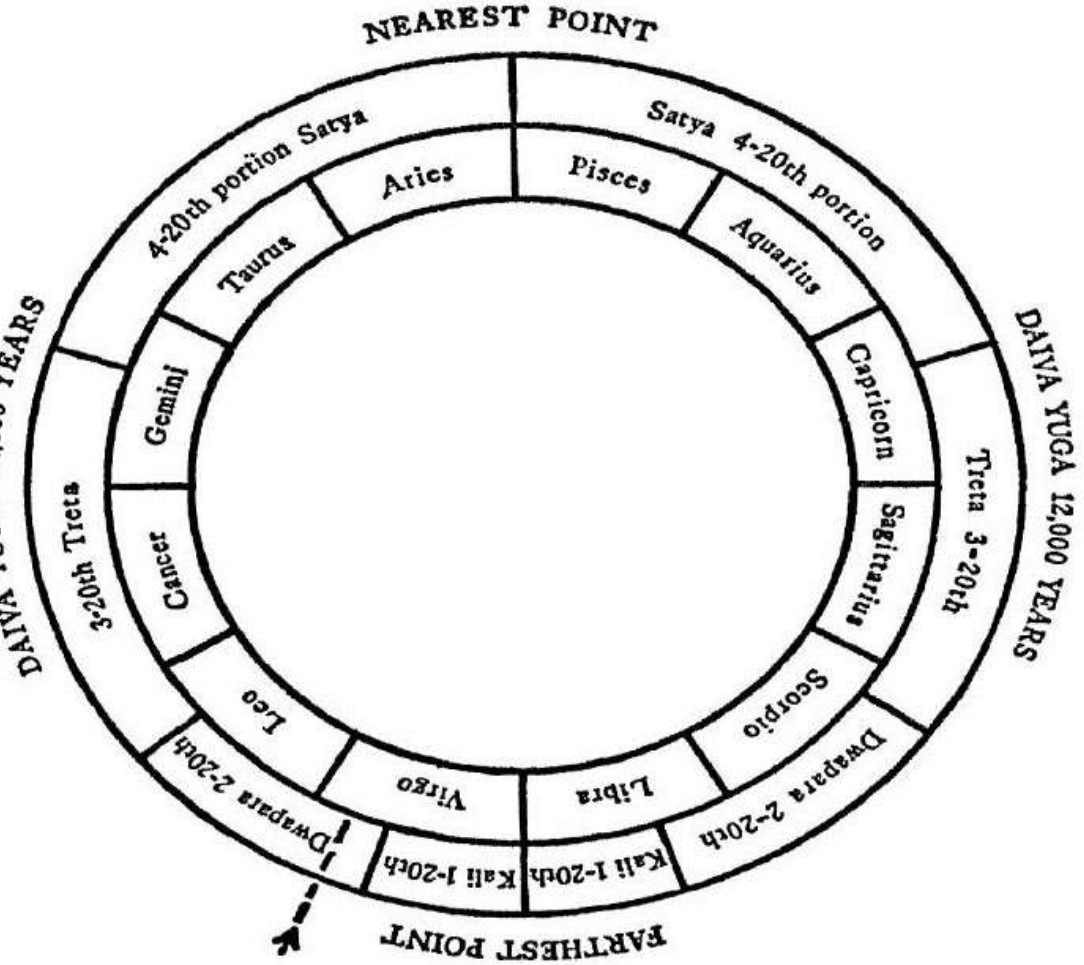

ویرگو (برج سنبله) نقطه ی مخالف برج حوت است. خط اعتدال پاییزی حالا در برج سنبله می افتد. نقطه ی مخالف آن خط اعتدال بهاری به ناچار حالا در برج حوت می افتد. دانشمندان علوم ماوراء الطبیعه غربی که خط اعتدال بهاری را دارای اهمیت ویژه ای می دانند حالا می گویند که جهان در عصر برج حوت است. خط اعتدلال یک حرکت پس رونده در صورت فلکی دارد. بنابراین وقتی که خطهای اعتدلال، برج حوت– سنبله را ترک می کند، آنها وارد برج دلو – اسد خواهند شد. بر طبق نظریه سوامی شری یوکتشوارجی، جهان در سال ۴۹۹ میلادی وارد عصر برج حوت – سنبله شده است و دو هزار سال بعد یعنی در سال ۲۴۹۹ میلادی وارد عصر برج دلو – اسد خواهد شد. (یادداشت ناشر)

رشد دهارما، خاصیت ذهنی، آهسته است و به چهار مرحله ی مختلف در یک دوره ی دوازده هزار ساله تقسیم می شود. مدت زمان ۱۲۰۰ سال که در طول آن خورشید از یک بیستم مدارش که کالی یوگا نامیده می شود عبور می کند. بنابراین دهارما، خاصیت ذهنی در اولین مرحله ی خود می باشد و فقط یک چهارم توسعه یافته است. هوش انسانی نمی تواند هیچ چیزی ماورای ماده ی زمخت این خلقت دائما در حال تغییر، جهان بیرونی را درک کند.

دوره ی ۲۴۰۰ ساله که در طی آن خورشید از دو بیستم مدارش عبور می کند، دواپارا یوگا نامیده می شود. بنابراین دهارما، خاصیت ذهنی در دومین مرحله ی توسعه است و فقط نیمی از آن کامل شده است. پس هوش انسانی می تواند مواد لطیف یا الکتریسته و خاصیت های آنها را درک کند که اصول خلقت جهان بیرونی می باشد.

دوره ی ۳۶۰۰ ساله که در طی آن خورشید از سه بیستم مدارش عبور می کند، ترتایوگا نامیده می شود. بنابراین دهارما، خاصیت ذهنی در سومین مرحله است. هوش انسانی قادر است مغناطیسم الهی را درک کند که منبع همه ی نیروهای الکتریکی است که خلقت برای وجودش به آن وابسته است.

دوره ی ۴۸۰۰ ساله که در طی آن خورشید از چهار بیستم مدارش عبور می کند ساتیا یوگا نامیده می شود. بنابراین دهارما، خاصیت ذهنی در مرحله ی چهارمش است و رشد کامل خود را به پایان رسانده است. هوش انسانی می تواند همه چیز حتی خدا، روح کل را ماورای این جهان مرئی درک کند.

مانو، یک ریشی بزرگ (حکیم روشن ضمیر) از مکتب ساتیایوگا، این یوگاها را به طور واضح در متن زیر از سامهیداس توصیف می کند.

«چهار هزار سال، می گویند کریتایوگا است (ساتیایوگا یا عصر طلایی جهان) شفق صبح آن هنوز چند صد سال دارد و دوره ی عصر آن به همان میزان است (۴۸۰۰ = ۴۰۰ + ۴۰۰۰ + ۴۰۰) در سه عصر دیگر همراه با صبح و عصر، هزاران و صدها سال یکی کمتر می شود (۳۶۰۰ = ۳۰۰ + ۳۰۰۰ + ۳۰۰) این چرخه چهار لایه، ۱۲۰۰۰ هزار سال را تشکیل می دهد که عصر خدایان است. مجموع هزاران عصر الهی، یک روز براهما و به همان میزان شب اش را تشکیل می دهد.»

طول دوره ی ساتیایوگا، چهار هزار سال است. چهارصد سال قبل و بعد از ساتیایوگا ساندهی یا دوره های تحول با یوگاهای قبلی و بعدی می باشد. بنابراین چهار هزار و هشتصد سال طول ساتیا یوگا است. در محاسبه سایر یوگاها و یوگا ساندهی، عدد یک باید از شماره های هزارگان و صدگان که نشانگر دوره های یوگای قبلی و ساندهی هستند کم شود. از این قانون چنین بر می آید که سه هزار سال طول ترتا یوگا و سیصد سال قبل و بعد ساندهی هستند یعنی دوره های تحول که در مجموع سه هزار و ششصد سال می شود.

بنابراین دو هزار سال عصر دوپارا یوگا است با دویست سال قبل و بعد به عنوان ساندهی، در مجموع دو هزار و چهارصد سال. در پایان هزار سال طول کالی یوگا با صد سال قبل و بعد به عنوان ساندهی در مجموع ۱۲۰۰ سال. بنابراین دوازده هزار سال مجموع کل دوره های این چهار یوگا طول یکی از دایوایوگاها یا جفت الکتریکی که دو تای آنها ۲۴ هزار سال چرخه ی کامل الکتریکی را می سازد.

از ۱۱۵۰۱ سال قبل از میلاد وقتی که خط اعتدلال پاییزی در اولین نقطه ی برج حمل بود خورشید شروع به حرکت نمود از نقطه ی مدارش که نزدیک ترین مکان به مرکز بزرگ بود، به سمت دورترین نقطه از آن و به همین خاطر قدرت هوش انسانی شروع به کاهش کرد. در طی ۴۸۰۰ سال که طول کشید خورشید از یکی از جفت های ساتیا یا چهار بیستم قسمت مدارش عبور کند، هوش انسانی تماما قدرت کسب دانش روحانی را از دست داد. در طی ۳۶۰۰ سال بعدی که برای خورشید طول می کشد تا از دوره ی ترتا یوگا عبور کند، عقل کم کم کل نیروی فهمیدن دانش مغناطیسم الهی را از دست داده است. در طی ۲۴۰۰ سال بعد زمانیکه خورشید از دواپارا یوگای نزولی عبور کرد، هوش انسانی قدرت درک دانش الکتریسته ها و خواص آنها را از دست داد. در ۱۲۰۰ سال دیگر خورشید از کالی یوگای نزولی عبور کرد و به نقطه ای در مدارش رسید که دورترین نقطه از مرکز بزرگ است.

خط اعتدلال پاییزی در اولین نقطه ی برج میزان بود. قدرت هوش انسانی آنچنان کاهش یافته بود که دیگر چیزی ماورای ماده ی زمخت خلقت را نمی توانست درک کند. بنابراین دوره ی پانصد میلادی تاریک ترین قسمت کالی یوگا و کل چرخه ۲۴۰۰۰ هزار ساله است. تاریخ در واقع شاهد این محاسبات ریشی های باستانی هندی را بوده و جهالت شایع و رنج همه ی ملت ها را در آن دوره ثبت نموده است.

از سال ۴۹۹ میلادی به بعد، هنگامیکه خورشید شروع به حرکت به سمت مرکز بزرگ کرد، هوش انسانی کم کم شروع به رشد نمود. در طی ۱۱۰۰ سال کالی یوگای صعودی که ما را به سال ۱۵۹۹ میلادی می آورد هوش

انسانی آنچنان متراکم بوده که نمی توانست الکتریسته ها (سوکشمابهوتا) مواد لطیف خلقت را درک کند. در جهان سیاسی نیز به طور کلی در هیچ قلمروی صلحی وجود نداشته است.

بعد از این دوره، وقتی صد سال دوره ی ساندهی، تحول کالی یوگا طی شد، برای اتحاد با دوره ی دواپارا یوگای بعدی، انسانها شروع به ملاحظه ی وجود مواد لطیف، پانچاتانماترا یا خواص الکتریسته ها کردند و صلح سیاسی بنا شد.

در حدود ۱۶۰۰ میلادی ویلیام گیلبرت، نیروهای مغناطیسی را کشف کرد و حضور الکتریسته ها را در تمام مواد مشاهده نمود. در سال ۱۶۰۹ کپلر قوانین مهم نجوم را کشف کرد و گالیله یک تلسکوپ ساخت. در سال ۱۶۲۱ دربل هلندی میکروسکوپ را اختراع نمود. در سال ۱۶۵۰ نیوتن قانون جاذبه را کشف کرد. در سال ۱۷۰۰ توماس ساوری از موتور بخار در دریا استفاده کرد. ۲۰ سال بعد استفان گری عمل الکتریسته را در بدن انسان کشف کرد.

در دنیای سیاست مردم شروع به احترام گذاشتن به خود نمودند و تمدن در جهات بسیاری پیشرفت کرد. انگلیس با اسکاتلند متحد شد و یک پادشاهی قدرتمند ساخت. ناپلئون بناپارت منشور قانونی تازه اش را در اروپای جنوبی معرفی کرد. آمریکا به استقلال رسید. صلح در بسیاری از قسمت های اروپا حاکم بود. با پیشرفت علم جهان پر از راه آهن، سیم های تلگراف شد. به کمک موتورهای بخار، ماشین های الکتریکی و بسیاری ابزارهای دیگر، مواد لطیف به طور عملی کاربردی شدند، اگرچه طبیعت آنها به طور واضح درک نشده بود. در سال ۱۸۹۹ با تکمیل دوره ی دویست ساله ی دواپارا ساندهی، دوره ی جهش دواپارا یوگای ۲۰۰۰ ساله واقعی شروع خواهد شد و در کل به انسان یک درک جامع از الکتریسته ها و خواص آنها خواهد داد.

چنین است تأثیر بزرگ زمان که بر عالم حکمرانی می‌کند. هیچ انسانی نمی‌تواند بر این تأثیر غالب شود مگر کسی که «متبرک با عشق محض» هدیه ی آسمانی طبیعت، الهی می شود. با غسل در رودخانه ی مقدس پراناوا (ارتعاش اوم مقدس)، انسان قلمرو خدا را درک می کند. جایگاه جهان در دوره ی دواپارا ساندهی در حال حاضر (۱۸۹۴ میلادی) در تقویم هندو به درستی نشان داده نشده است. ستاره شناسان و منجمان که تقویم ها را محاسبه می کنند با حاشیه نویسی های اشتباه برخی دانشجویان سانسکریت (کولوکابهاکتا) از عصر تاریک کالی یوگا راهنمایی شده اند و حالا چنین می نویسند که طول کالی یوگا ۴۳۲۰۰۰ هزار سال است که ۴۹۹۴ سال (تا سال ۱۸۹۴ میلادی) گذشته است که هنوز ۴۲۷ هزار و شش سال باقی مانده است. یک آینده ی تاریک و

خوشبختانه نادرست. اشتباه اولین بار در سال هفتصد قبل از میلاد در دوران سلطنت راجاپاریک شیت درست بعد از پایان آخرین دواپارا یوگای نزولی در تقویم ها رخنه کرد. در آن زمان ماهاراجا یودهیست هیرا متوجه ظهور کالی یوگای تاریک شد. تختش را به نوه اش واگذار کرد که همان راجا پارک شیت است. مهاراج یودهیست هیرا همراه با همه ی حکیمان دربار به کوه های هیمالیا رفتند که بهشت دنیا است. بنابراین کسی در دربار راجا پارک شیت نبود که قانون محاسبه دقیق سالهای یوگاهای متعدد را بفهمد.

از این رو، بعد از پایان ۲۴۰۰ سال یوگا دواپارای آن عصر، هیچ کس جرات نکرد که کالی یوگای تاریک را معرفی کند، با شروع محاسبه از اولین سالش و پایان آن به تعداد سالهای دواپارا.

بنابراین بر طبق این روش غلط محاسبه، اولین سال کالی یوگا، ۲۴۰۱ همراه با عمر دواپارا یوگا است. در سال ۴۹۹ میلادی، وقتی ۱۲۰۰ سال، طول کالی یوگای واقعی به پایان رسید و خورشید به نقطه ی مدارش که دورترین نقطه از مرکز بزرگ بود، رسید (وقتی که خط اعتدلال پاییزی در اولین برج میزان در آسمانها بود) عمر کالی در تاریک ترین دوره ۳۶۰۰ سال محاسبه شد به جای ۱۲۰۰ سال.

با شروع کالی یوگای صعودی بعد از سال ۴۹۹ میلادی، خورشید شروع به پیشروی در مدارش نزدیک به مرکز بزرگ کرد و به همین خاطر، قدرت هوشی انسان شروع به رشد نمود. بنابراین، حکیمان آن زمان، متوجه اشتباه در تقویم ها شدند. آنها پی بردند که محاسبات ریشی های باستان، یک دوره ی کالی یوگا را فقط ۱۲۰۰ سال تخمین زده اند، اما هوش این حکیمان به طور کامل رشد نکرده بود. آنها فقط به اشتباه پی بردند و نه به دلیل آن. با روش تلفیق تصور می کردند که ۱۲۰۰ سال عمر واقعی کالی، سالهای معمولی زمین نیست، بلکه سالهای دایوای متعددی وجود داشته است (سالهای خدایان) که شامل ۱۲ ماه دایوا و هر کدام ۳۰ روز دایوا که هر روز دایوا مساوی یک سال خورشیدی زمین ماست. بنابراین، بر طبق گفته این انسانها ۱۲۰۰ سال کالی یوگا باید مساوی ۴۳۲۰۰۰ هزار سال زمینی ما باشد.

با این حال برای رسیدن به یک نتیجه ی درست، ما باید به جایگاه خط اعتدلال بهاری در بهار سال ۱۸۹۴ دقت کنیم.

کتب مرجع ستاره شناسی نشان می دهد که خط اعتدلال بهاری حالا ۲۰ درجه و ۵۴ دقیقه و ۳۶ ثانیه با فاصله ای از اولین نقطه ی برج حمل (ستاره ثابت رواتی) قرار دارد و با محاسبه خواهیم دید که ۱۳۹۴ سال از زمانیکه خط اعتدلال بهاری شروع به پسرفت از اولین نقطه ی برج کرده، می گذرد.

با کسر ۱۲۰۰ سال (طول آخرین کالی یوگای صعودی) از سال ۱۳۹۴ ما به ۱۹۴ می رسیم که نشانگر سال کنونی ورود جهان به دوپارا یوگای صعودی است. اشتباه تقویم های قدیمی، بنابراین به وضوح قابل توضیح است. وقتی ۳۶۰۰ سال را به این دوره ۱۳۹۴ اضافه کنیم می رسیم به ۴۹۹۴ سال - که بر طبق تئوری اشتباه رایج سال کنونی در تقویم هندوها را نشان می دهد.(۱۸۹۴ میلادی)

{با مراجعه به دیاگرام که در این کتاب آمده، خواننده خواهد دید که خط اعتدلال پاییزی حالا (۱۸۹۴ میلادی) که در میان ستاره ها، به صورت فلکی برج سنبله و در دواپارا یوگای صعودی قرار می گیرد}

در این کتاب به موارد خاصی از قبیل خواص مغناطیسم، تشعشعات آن، انواع مختلف الکتریسته ها و ... اشاره شد. اگرچه علم جدید هنوز آنها را به طور کامل کشف نکرده است. پنج نوع الکتریسته قابل درک است، اگر فرد توجه اش را به خواص عصبی معطوف کند که به طور محض و طبیعتا الکتریکی هستند. هر یک از این پنج عصب حسی، ویژگی ها و کاربردهای خاص خود را دارد. عصب بینایی حامل نور است و کار شنیداری و کار سایر عصب ها را انجام نمی دهد. عصب شنیداری در عوض فقط صدا را انتقال می دهد و کار سایر عصب ها را انجام نمی دهد و غیره. بنابراین واضح است که پنج نوع الکتریسته در مقابل پنج خاصیت الکتریسیته کیهانی وجود دارد.

تا آنجا که به خاصیت های مغناطیسی مربوط می شود، قدرت درک هوش انسانی در حال حاضر آنچنان محدود است که تلاش برای فهماندن این موضوع به عموم کاملا بی فایده خواهد بود. هوش انسانی در ترتا یوگا خواص مغناطیسم الهی را درک خواهد کرد (ترتا یوگای بعدی در سال ۴۰۹۹ میلادی شروع خواهد شد) در واقع فقط تعداد مستثنایی هستند که بر تاثیر زمان غلبه کرده اند و امروزه می توانند آنچه را که مردم نمی توانند درک کنند بفهمند؛ اما این کتاب برای آن اشخاص متعالی نیست، چرا که نیازی به آن ندارند.

در نتیجه گیری از این مقدمه ما می فهمیم که سیاره های مختلف تاثیر خود را بر روزهای مختلف هفته می گذارند که روزهای هفته به ترتیب نام شان را از آنها می گیرند. همین طور صور مختلف فلکی ستاره ها بر ماه های مختلف تاثیر می گذارد که نام ماه های هندو از آن تاثیر می گیرند. هر یک از یوگاهای بزرگ تاثیر زیادی بر دوره ای که طی می کنند می گذارد. بنابراین در تعیین سالها، مطلوب است که چنین عناوینی نشانگر این باشد که به کدام یوگا تعلق دارند.

چون یوگاها بر طبق جایگاه خط اعتدلال محاسبه می شوند، روش شمارش سالها بر طبق یوگاهای آنها نیز بر طبق یک اصل علمی است. استفاده از آن دردسرهایی را که در گذشته به خاطر همراهی دوره های مختلف با حکامان آن دوره و نه پدیده های آسمانی ستاره های ثابت به وجود آمده بود را مرتفع می کند.

بنابراین ما سالی را که این مقدمه نوشته شده، ۱۹۴ مین دواپارا می نامیم به جای ۱۸۹۴ میلادی تا زمان دقیق یوگایی را که می گذرد نشان دهیم. این روش محاسبه در هند تا سلطنت راجا ویکرام دیتیا شایع بوده است وقتی که دوره ی ساموات معرفی شد، آنگونه که روش محاسبه ی یوگا دنبال استدلال است ما آن را دنبال می کنیم و پیشنهاد می نماییم تا مردم نیز آن را دنبال کنند.

حالا در ۱۹۴ مین سال دوپارا یوگا، عصر تاریک کالی، مدت هاست که گذشته است و جهان در حال دسترسی به دانش روحانی می باشد و انسانها نیازمند کمک دوستانه از یکدیگر هستند. نشر این کتاب به درخواست پارام گورو مهاراج، باباجی مقدس من بوده که امیدوارم یک خدمت روحانی بوده باشد.

سوامی شری یوکتشوار گیری

سرامپور، بنگال غربی

۲۶ مین فالگون، ۱۹۴ مین دواپارا (۱۸۹۴ میلادی)

بخش ۱

انجیل

سوترا ۱

پارام براهما (روح کل یا خدا) ازلی، کامل، بدون آغاز یا پایان است.

وجودی یکتا و غیر قابل تجزیه است.

پدر ابدی، خدا، سوامی پارام براهما، تنها ماده واقعی «سات» است و در تمام عالم حضور دارد.

چرا خدا غیر قابل درک است. انسان دارای ایمان ابدی است و به طور ذاتی به وجود یک ماده اعتقاد دارد که اشیاء حسی- صوت، لمس، بینایی، چشایی و بویایی که اجزای ترکیب دهنده ی این جهان مرئی می باشد، از ویژگی های آن است. چون انسان خود را با کالبد مادی که از ویژگی هایی که در بالا اشاره شد تشکیل شده می شناسد، او قادر است به وسیله ی این ارگان های ناقص فقط این ویژگی ها را بشناسد و نه ماده ای را که این خاصیت ها به آن تعلق دارند. پدر ابدی، خدا، تنها ماده در این عالم، به وسیله انسان این جهان مادی قابل درک نیست، مگر اینکه او به وسیله ی بالا بردن خود از خلقت تاریکی یا مایا، خداگونه گردد. (ببینید هبرو ۱:۱۱ و انجیل یوحنا ۸:۲۸)

«حالا ایمان ماده ی چیزهایی است که شاهد این چیزها دیده نمی شود.»

«بعد عیسی به آنها گفت: وقتی شما به بالاتر از پسر انسان رسیدید، آنگاه خواهید فهمید که من، او هستم.»

سوترا ۲

در پارام براهما، ریشه ی کل دانش ها و عشق، ریشه ی تمام قدرت ها و شادی ها قرار دارد.

پراکریتی یا ذات خدا. نیروی اعظم، شاکتی به عبارتی دیگر شادی ابدی، آناندا که دنیا را به وجود آورده و احساس واقف بودن به همه چیز «چیت» که این جهان را هوشمند می کند، اثبات ذات، پراکریتی، خدا، پدر اعظم را نمایان می کند.

خدا چگونه درک می شود؟ چون انسان شبیه خداست، با متمرکز کردن توجه اش به درون می تواند در درون خود آن نیرو و حس را که تنها ویژگی های خود اوست، درک کند. نیروی قادر مطلق همچون اراده او «واسانا» همراه با شادی «بهوگا» و احساس واقف بودن به همه چیز در هوشیاری اش «چتانا» که از بهوکتا لذت می برد. (جنیسس را ببینید ۱:۲۷)

پس خدا انسان را به شمایل خود آفرید. به شمایل خدا او انسان را- زن و مرد را خلق کرد.

سوترا ۳

پارام براهما، باعث می شود که خلقت «طبیعت بی روح» (پراکریتی) پدیدار شود. از اوم (پراناوا، کلمه، تجلی نیروی قادر مطلق) کالا، زمان؛ دسا، فضا و آنو، اتم (ساختار ارتعاشی خلقت) به وجود می آید.

کلمه، آمن (اوم) شروع خلقت است. تجلی نیروی قادر متعال، (حالت مکملی و دفعی، احساس یا عشق آگاه به همه چیز، جاذبه) ارتعاشی است که به صورت یک صدای عجیب ظاهر می شود که همان کلمه، آمن، اوم است. در ابعاد مختلف آن، اوم مفهوم تغییر را می رساند که زمان یا کالا است در غیر قابل تغییر برای همیشه و مفهوم بخش که فضا یا دسا است در غیر قابل تقسیم برای همیشه.

چهار مفهوم کلمه، زمان، فضا و اتم. تاثیر دنباله دار مفهوم ذرات - اتم های بی شمار، پاترا یا آنو. این چهار مفهوم- کلمه، زمان، فضا و اتم، بنابراین یکی و عین هم هستند و اساسا چیزی جز مفاهیم نیستند.

تجلی کلمه (گوشت، ماده ی بیرونی) این جهان مرئی را ایجاده کرده است. پس کلمه، آمن، اوم، تجلی طبیعت ازلی پدر اعظم و خود اوست که از خود خدا غیر قابل تفکیک است همان طور که نیروی در حال سوختن، از خود آتش جداشدنی نیست.(نگاه کنید به مکاشفات ۳:۱۴ انجیل یوحنا ۱:۱ و ۳:۱۴)

«این چیزهایی که آمن، شاهد وفادار و صادق در ابتدای خلقت خدا می گوید.»

«در آغاز کلمه بود و کلمه با خدا بود و کلمه خدا بود. همه چیز به وسیله ی او خلق شد و بدون او هیچ چیزی به وجود نمی آمد و کلمه کالبدی به خود گرفت و در میان ما ساکن شد.»

سوترا ۴

علت خلقت، آنو یا اتم ها هستند. آنها به طور کلی مایا یا نیروی وهمی لرد نامیده می شوند. هر آنو به تنهایی آویدیا یا جهالت نامیده می شود.

اتم ها، تحت سلطنت روح کل یا خالق هستند. اینها اتم هایی هستند که از داخل و بیرون، این چهار مفهوم اشاره شده را نشان می دهند. اتم ها جایگاه روح کل «خالق» می باشند و تابش او بر آنها این عالم را خلق می کند. آنها به طور کلی مایا «تاریکی» نامیده می شوند، چون آنها نور روحانی را خارج از درک نگه می دارند و هر یک از آنها به طور جداگانه «آویدیا» جهالت نامیده می شوند. چون انسان را حتی از خود خویش بی خبر نگه می دارند. از این رو چهار مفهوم بالا که باعث این آشفتگی ها می شود، در انجیل به عنوان جانوران بی شمار اشاره شده است.

انسان تا زمانیکه خود را با کالبدهای مادی زمخت می شناسد، موقعیتی بسیار پایین تر از اتم اولیه چهارگانه پیدا می کند و از این رو در فهمیدن آن جایگاه نیز مشکل دارد؛ اما وقتی او خود را به سطحی بالاتر از آن می برد، نه تنها این اتم را از درون و بیرون می فهمد، بلکه کل خلقت را، متجلی و نامتجلی در جلو و پشت سر درک می کند. (مکاشفه ۴:۶ را ببینید)

«و در وسط تخت و اطراف آن، چهار جانور پر از چشم در جلو و پشت وجود داشت.»

سوترا ۵

عشق واقف به همه چیز، پارام براهما، کوتاستها چایتانیا است. خودِ خویشتن که تجلی خود است و با آن یکی است.

کوتاستها چایتانیا، روح القدس، پوروش هوت تاما. تجلیِ پریمابیجام چیت (جذبه، عشق واقف به همه چیز) حیات است. روح مقدس حاضر در همه جا و روح القدس کوتاستها چایتانیا یا پوروهوت تاما نامیده می

شود که در تاریکی مایا می تابد تا هر ذره از آن را به سمت الوهیت جذب کند، اما این تاریکی، مایا یا قسمت های فردی آن، آویدیا، جهالت، خود دفع کننده است و نمی تواند نور روحانی را دریافت و درک کند، اما آن را منعکس می کند.

آبهاسا چایتانیا یا پوروشا، پسران خدا. این روح مقدس به خاطر اینکه تجلی طبیعت واقف به همه چیز پدر ابدی، خدا است، هیچ ماده ی دیگری غیر از خود خدا در آن نیست و برای همین بازتاب های اشعه های روحانی، پسران خدا نامیده می شوند- آبهاسا چایتانیا یا پوروشا (ببینید انجیل یوحنا ۱۱ و ۵ و ۱:۴)

«در او زندگی بود و زندگی، نور انسانها بود.»

«و نوری که در تاریکی می تابد و تاریکی آن را درک نمی کند.»

«او به سوی خودش آمد و خودش او را درک نکرد.»

سوترا ۶

یعنی حضور او در هر انسانی.

اتم تحت تاثیر چیت (دانش جهانی) چیتا را تشکیل می دهد که حالت آسوده ی ذهن است که وقتی روحانی می شود بودهی، شعور نامیده می شود. نقطه ی مقابل آن ماناس، ذهن است که در آن جیوا زندگی می کند. خود با آهامکارا، اگو، مفهوم وجود جداگانه را می رساند.

چیت، قلب؛ آهامکارا، اگو، پسران انسان. این اتم آویدیا، جهالت، تحت تاثیر عشق جهانی، چیت، روح مقدس، روحانی می شود، مثل براده های آهن در یک میدان مغناطیسی و حاوی هوشیاری، نیروی احساس می شود، وقتی که ماهات، قلب، چیتا و مفهوم وجود جداگانه ی خود در آن ظاهر شود که آهامکارا، اگو، پسران انسان نامیده می شود.

بودهی، شعور؛ ماناس، ذهن. وقتی مغناطیسی می شود دو قطب دارد. یکی آن را به سوی ماده ی واقعی، سات جذب می کند و قطب دیگر آن را از آن دفع می کند. اولین قطب ساتوا یا بودهی، شعور نامیده می شود که تعیین می کند حقیقت چیست و دومی که جزئی از دفع، نیروی قدرتمند که روحانی شده و دنیای ایده آل را برای سرور (آناندا) به وجود می آورد و آنانداتوا یا ماناس یا ذهن نامیده می شود.

سوترا ۱۰ -۷

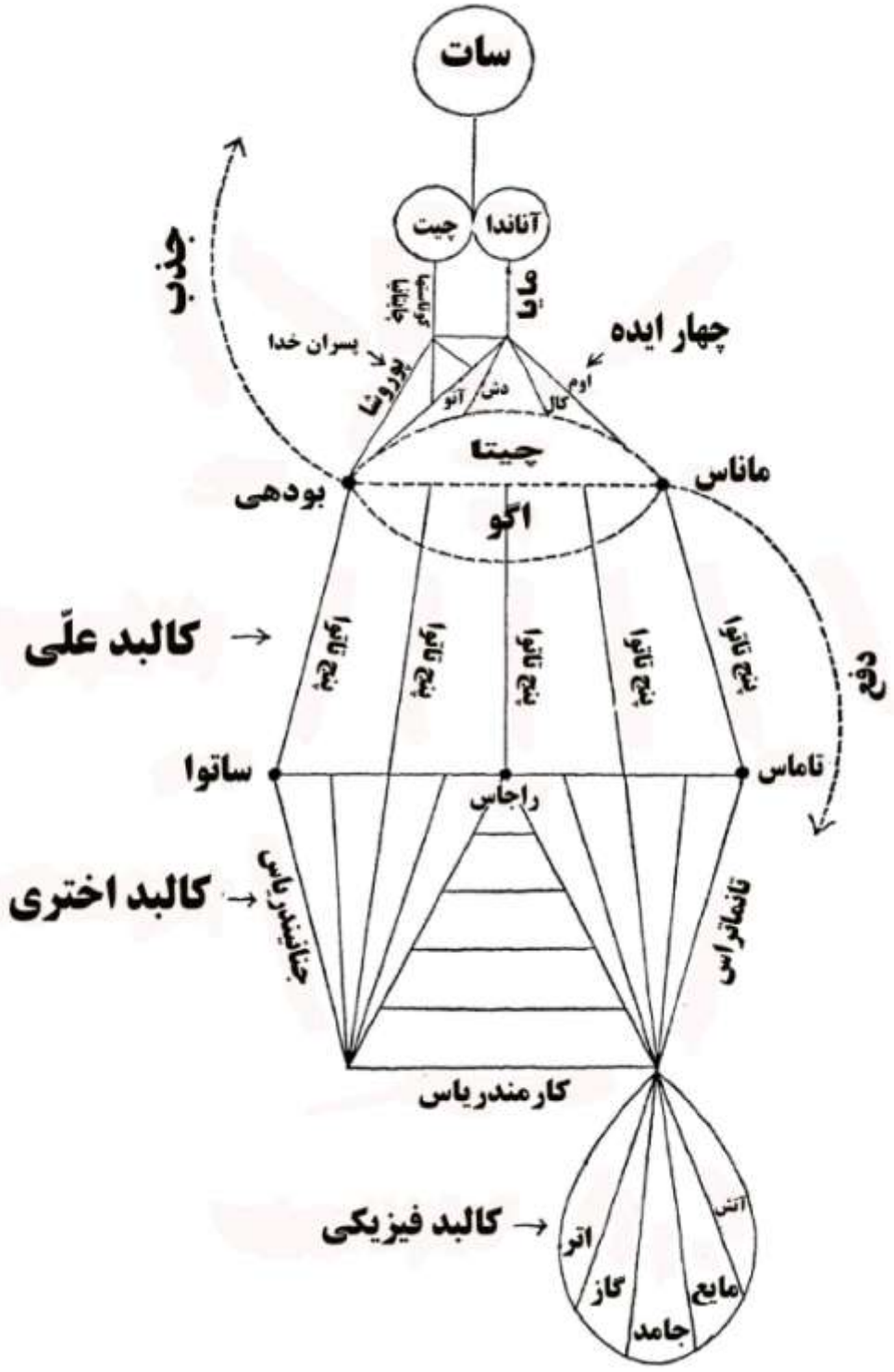
سات
آناندا
چیت
ماتا
پیتا
چهار ایده
پسران خدا
پوروشا
آتو
دش
اوم
کال
جذب
چیتا
ماناس
بودهی
اگو
کالبد علّی
پنج تانوا
ساتوا
راجاس
تاماس
دفع
کالبد اختری
جنانیندریاس
تانماترا س
کارمندریاس
کالبد فیزیکی
اتر
آتش
گاز
مایع
جامد

چیتا، اتم روحانی شده که در آن آهامکارا (مفهوم هستی جداگانه ی خود) ظاهر می شود. پنج تجلی (الکتریسیته ی تشعشع) دارد.

این پنج الکتریسته ی تشعشعی، کالبد علّی پوروشا را می سازد. این پنج الکتریسته، پانچا تاتوا از سه ویژگی اش، گوناس- ساتوا (مثبت) راجاس (خنثی کننده) و تاماس (منفی) جنانیندریاس (ارگان های حسی) کارمندریاس (ارگان های عمل) و تانماتراس (اشیاء حسی) را تولید می کند.

این پانزده ویژگی به اضافه ذهن و شعور، هفده عضو لطیف کالبد لینگاشاریرا را می سازد.

پانچاتاتوا علت های اصلی خلقت کالبد علّی است. این اتم روحانی شده، چیتا (قلب)، دفع تجلی شده، پنج نوع الکتریسیته ی تشعشعی را از پنج قسمت مختلف تولید می کند. یکی از وسط، دو تا از دو طرف و دو تای دیگر از فضای بین وسط و طرفین. این پنج الکتریسیته به خاطر جذب، تحت تاثیر عشق جهانی (روح مقدس) به سمت ماده ی واقعی، سات، یک میدان مغناطیسی تولید می کند که کالبد ساتوابودهی، شعور نامیده می شود. این پنج الکتریسیته، علت های تمام خلقت های دیگر هستند که پانچاتاتوا نامیده می شوند، یعنی پنج علت اصلی و علت کالبد علی پوروشا، پسر خدا می باشند.

سه گوناس، ویژگی های الکتریکی. این الکتریسیته ها از چیتای قطبی شده بیرون می آیند و در یک حالت قطبی شده هستند و سه ویژگی یا گوناس به آنها اعطا شده است. ساتوا، مثبت، تاماس، منفی و راجاس، خنثی.

جنانیندریاس، پنج ارگان حسی. ویژگی های مثبت پنج الکتریسیته، جنانیندریاس، ارگان های حسی- بویایی، چشایی، بینایی، شنوایی و لامسه می باشد- و تحت تاثیر ماناس (ذهن)، قطب مثبت اتم روحانی شده جذب می شوند و یک کالبد یکسانی می سازند.

کارمندریاس، پنج ارگان عمل. ویژگی های خنثای پنج الکتریسیته، کارمندریاس، ارگان های عمل- دفع، تولید مثل، حرکت (پاها) مهارت دستی (دست ها) و گفتار. این ارگان ها تجلی خنثای انرژی روحانی شده، چیتا (قلب) یک کالبد پر انرژی می سازد که کالبد انرژی، نیروی حیات یا پرانا نامیده می شود.

ویشایا تانماتراس، پنج اشیاء حسی. ویژگی های منفی پنج الکتریسیته، پنج تانماتراس یا اشیاء حسی، بویایی، چشایی، بینایی، شنوایی و لامسه می باشد که با ارگان های حسی از طریق نیروی خنثای ارگان های عمل یکی می شوند و امیال قلب را برآورده می کنند.

لینگاشاریرا، کالبد مادی لطیف. این پانزده ویژگی با دو قطب- ذهن و شعور- از اتم روحانی شده لینگاشاریرا یا سوکشماشاریرا، کالبد مادی پوروشا، پسر خدا را می سازد.

سوترا ۱۱ و ۱۲

پنج اشیاء گفته شده در بالا که ویژگی های منفی پنج الکتریسته هستند، وقتی ترکیب شوند، ماده ای زمخت در پنج شکل تولید می کنند. کشیتی (جامدات)، اپ (مایعات) تجاس (آتش) ماروت (گازها) و آکاشا (اتر).

این پنج شکل ماده ی زمخت پانزده ویژگی گفته شده همراه با ماناس (ذهن) هوشیاری، بودهی، هوش تشخیص دهنده، چیتا، قلب یا نیروی احساس و آهامکارا (اگو) بیست و چهار اصول پایه ی خلقت را می سازند.

کالبد مادی زمخت. پنج اشیاء حسی بالا که ویژگی های منفی پنج الکتریسیته هستند، وقتی ترکیب شوند ماده ی زمخت را تولید می کنند که در پنج گونه ی مختلف برای ما ظاهر می شود. کشیتی (جامد) اپ (مایع) تجاس (آتش) ماروت (گاز) و ویوما یا آکاشا (اتر). اینها پوشش بیرونی را می سازند که سوتولاشاریرا، کالبد مادی زمخت پوروشا، پسر خدا را می سازد.

بیست و چهار ارشد. این پنج ماده ی زمخت و پانزده ویژگی همراه با ماناس (ذهن) بودهی (هوش) چیتا (قلب) و آهامکارا (اگو) بیست و چهار اصول یا ارشد را همانگونه که در انجیل اشاره شده می سازند.(مکاشفه ۴:۴ را ببینید)

«و دور تخت بیست و چهار صندلی وجود دارد و بیست و چهار ارشد را می بینم.»

بیست و چهار اصول گفته شده در بالا که خلقت تاریکی، مایا را کامل می کنند چیزی نیستند بجز رشد جهالت، آویدیا و چون این جهالت از مفاهیم گفته شده در بالا شکل می گیرد، خلقت در واقعیت هیچ وجود اساسی ندارد، بلکه یک نوع بازی مفاهیم در ماده ی ابدی، خدا، پدر اعظم است.

سوترا ۱۳

این عالم به چهارده فلک، هفت سوارگاس و هفت پاتالاس تقسیم شده است.

هفت فلک یا سوارگا. این عالم چنین توصیف می شود. از جوهر ازلی خدا تا ماده ی زمخت خلقت به صورت هفت فلک مختلف، سوارگا یا لوکا تقسیم می شود.

هفتمین فلک ساتیالوکا. نخستین افلاک، ساتیالوکا است؛ فلک خدا، تنها ماده ی واقعی، سات در عالم است. هیچ نامی نمی تواند آن را توصیف کند و هیچ چیزی در خلقت تاریکی یا نور نمی تواند آن را مشخص نماید. بنابراین، این فلک آناما، بی نام نامیده می شود.

ششمین فلک تاپولوکا. فلک بعدی تاپولوکا، فلک روح القدس است که صبر ازلی است، چرا که برای همیشه بی هیچ مزاحمتی توسط هر نوع ایده ی محدودی باقی می ماند، چون حتی توسط پسران خدا نیز غیر قابل نزدیکی است. آگاما نامیده می شود یعنی غیر قابل دسترسی.

پنجمین فلک جانالوکا. فلک بعدی جانالوکا است. فلک انعکاسی روحانی است، فلک پسران خدا که در آنجا مفهوم وجود جداگانه ی خود ریشه می گیرد. از آنجایی که این فلک ماورای درک هر کسی در عالم تاریکی، مایا است، برای همین الاکشیا نامیده می شود یعنی غیر قابل درک.

چهارمین فلک ماهارلوکا. سپس نوبت به ماهارلوکا می رسد؛ فلک اتم. شروع خلقت تاریکی، مایا که بر روی آن روح منعکس می شود. این ارتباط پیوسته، تنها راه بین عالم مادی و معنوی است و دروازه نامیده می شود؛ دسامادوارا.

سومین فلک سوارلوکا. اطراف این اتم سوارلوکا است؛ فلک تجلی مغناطیسی، الکتریسته ها. این فلک به خاطر غیبت هر نوع خلقتی (حتی ارگان ها و اشیاء، چیزهای مادی لطیف) ماهاسونیا نامیده می شود یعنی خلاء بزرگ.

دومین فلک بهاوارلوکا. فلک بعدی بهاوار لوکا است. فلک ویژگی های الکتریکی. چون ماده ی زمخت خلقت به طور کلی از این فلک غایب است و تنها ماده ی لطیف در آنجا حضور دارد سونیا نامیده می شود یعنی خلا معمولی.

اولین فلک بهولوکا. آخرین و پایین ترین فلک بهولوکا است، فلک خلقت. ماده ی زمخت که همیشه برای هر کسی قابل دیدن است.

ساپ تاپاس، هفت کلیسا. چون خدا انسان را به شکل خویش آفریده، کالبد انسان نیز شبیه تصویر این عالم است. کالبد مادی انسان هفت جایگاه حیاتی در خود دارد که پاتالاس نامیده می شود. انسان هنگامیکه به سوی خودِ خویشتن برمی گردد و در راه درست پیش می رود، نور معنوی را در این مکانها دریافت می کند که در انجیل به عنوان کلیساهای متعدد آمده است.

نورها شبیه ستاره هایی هستند که در آنجا دریافت می شوند و تعداد آنها همانند فرشتگان بی شمار است. (مراجعه شود به مکاشفات، ۱: ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۰)

وقتی صورتم را برگرداندم، من هفت شمعدان دیدم و در میان این هفت شمعدان یکی شبیه پسر انسان بود.

او در دست راستش هفت ستاره داشت...

هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت شمعدان که تو دیدی همانند هفت کلیسا می باشند.

چهارده بهووااناس، مراحل خلقت. هفت کلیسا یا سوارگایی که در بالا آمد و هفت پاتالاس، چهارده باهاواناس را می سازند که چهارده مرحله ی قابل تشخیص خلقت هستند.

سوترا ۱۴

پوروشا به وسیله ی پنج کوشا یا شیت (غلاف) پوشیده شده است.

پنج کوشا یا شیت. این پوروشا، پسر خدا با پنج پوشش پوشیده شده که کوشا یا شیت نامیده می شود.

قلب، اولین کوشا. اولین این پنج تا قلب، چیتا، اتم است که از چهار مفهوم اشاره شده ی قبلی، ترکیب شده است که احساس می کند یا لذت می برد و جایگاه سرور، آناندا است که آناندامایا کوشا نامیده می شود.

بودهی، دومین کوشا. دومی الکتریسیته های تشعشعی مغناطیسی است. تجلی بودهی، هوش که حقیقت را تعیین می کند. بنابراین جایگاه دانش، جنانا است و جناناماایا کوشا نامیده می شود.

ماناس، سومین کوشا. سومی ماناس، از ارگان های حسی که در بالا اشاره شد، تشکیل شده و مانامایا کوشا نامیده می شود.

پرانا، چهارمین کوشا. چهارمی کالبد انرژی یا نیروی حیات یا پرانا از ارگان های عمل که در بالا اشاره شده تشکیل شده و پرانامایا کوشا نامیده می شود.

ماده ی زمخت، پنجمین کوشا. پنجمین و آخرین غلاف، ماده ی زمخت است. لایه ی بیرونی اتم که با تغذیه، این جهان مرئی را حمایت می کند، بنابراین آنامایا کوشا نامیده می شود.

عمل عشق. عمل دفع، تجلی انرژی قادر متعال، بدین صورت کامل می شود. عمل جذب (عشق قادر متعال در هسته ی قلب) شروع به تجلی می کند. تحت تاثیر این عشق واقف به همه چیز (جذب) اتم هایی که به سوی یکدیگر جذب می شوند نزدیک تر و نزدیک تر شده و شکل اتری، گاز، آتش، مایع و جامد را به خود می گیرد.

قلمرو بی جان. این دنیای مرئی با خورشیدها، سیاره ها و ماه ها مزین می شود که ما آن را قلمرو بی روح خلقت می نامیم.

قلمرو گیاهی. در این حالت وقتی عمل عشق الهی به طور مناسب توسعه و رشد می یابد، تکامل آویدیا، جهالت (ذره ی تاریکی، مایا، انرژی قادر متعال متجلی می گردد) شروع به عقب نشینی می کند. آنامایا کوشا، لایه ی بیرونی اتم که از ماده ی زمخت است شروع به عقب نشینی می کند. پرانامایا کوشا (غلاف تشکیل شده از کارمندریاس، ارگان های عمل) شروع به فعالیت می کند. در این حالت ارگانیک، اتم ها با تمام وجود بسیار به هم نزدیک می شوند که به عنوان قلمرو گیاهی در خلقت پدیدار می شود.

قلمرو حیوانی. وقتی پرانایاما کوشا، عقب نشینی می کند مانومایا کوشا (شیت بیرونی متشکل از جناندریاس، ارگان های حسی) آشکار می شود. اتم آنگاه طبیعت جهان بیرونی را دریافت و اتم های متفاوت را جذب می کند. کالبدهایی را شکل می دهد که برای لذت ضروری است و این چنین قلمرو حیوانی در خلقت ظاهر می شود.

انسان. وقتی مانومایا کوشا عقب نشینی می کند جنانامایا کوشا (کالبد هوش متشکل از الکتریسیته) قابل درک می شود. اتم با بدست آوردن نیروی تشخیص درست و غلط، انسان می شود؛ موجود منطقی در خلقت.

دواتا یا فرشته. وقتی انسان روح الهی یا عشق واقف به همه چیز را در درون خود می کارد و قادر می شود این جنانامایا کوشا را پس بزند، غلاف درونی چیتا، قلب (تشکیل شده از چهار مفهوم) متجلی می گردد. انسان آنگاه در خلقت دواتا یا فرشته نامیده می شود.

آزاد، سان نیاسی. وقتی قلب یا غلاف مرکزی نیز به عقب کشیده می شود، دیگر چیزی نیست تا انسان را در خلقت تاریکی (مایا) اسیر کند. او حالا آزاد است. سان نیاسی، پسر خدا است و وارد خلقت نور می شود.

سوترا ۱۵ و ۱۶

همانطور که اشیاء دیده شده در رویا، هنگام بیداری غیر واقعی به نظر می رسند،
ادراکات بیداری ما نیز غیر واقعی است- فقط به خاطر استنتاج است.

حالت های خواب و بیداری. وقتی انسان، ایده های خودش را در رابطه با ماده ی زمخت که در بیداری دریافت می کند، با ادراک ایده ها در رویا مقایسه می کند، شباهت میان آن دو طبیعتاً او را سوق می دهد که نتیجه گیری کند. این جهان بیرونی نیز آن چیزی نیست که در ظاهر به نظر می رسد.

وقتی به دنبال توضیح بیشتری می گردد و می فهمد که همه ی ادراکات بیداری اش، اساساً چیزی نیستند مگر ایده هایی که به خاطر وحدت پنج اشیاء حسی (ویژگی های منفی پنج الکتریسیته ی درونی) با پنج ارگان حسی (ویژگی های مثبت آنها) از طریق واسطه بین پنج ارگان عمل (ویژگی های خنثای الکتریسیته ها) به وجود می آید.

این وحدت تحت تاثیر فعالیت ذهن (ماناس) قرار می گیرد و به وسیله ی هوش (بودهی) درک می شود. بنابراین، واضح است تمام ادراکاتی که در انسان در حالت بیداری به وجود می آید، تنها پاراک شاج نانای استنتاجی، یعنی به خاطر استنتاج هستند.

سوترا ۱۷

آنچه لازم است یک گورو است، یک ناجی که ما را برای بهاکتی (جانسپاری)
و درک حقیقت بیدار کند.

وقتی انسان سات گورو یا ناجی خویش را می یابد. وقتی انسان به وسیله ی اپاروک شاج نانا (درک واقعی) پوچی جهان بیرونی را درک می کند، او جایگاه سنت جان را درک می کند. شخصیتی الهی که شاهد نور و گواه مسیح بود، بعد از اینکه عشق قلب اش- هدیه ی آسمانی طبیعت- بیشتر شد.

هر جستجو کننده ی صادق پیشرفته ای ممکن است شانس این را داشته باشد که همنشین خداگونه ی چنین شخصیت هایی باشد که با مهربانی به عنوان مرشد روحانی، سات گورو، ناجی کمک می کنند. با دنبال کردن ارشادات مقدس این شخصیت های الهی، انسان قادر می گردد تا همه ی ارگان های حسی درون را به سمت مرکز مشترک شان سوق دهد. این مرکز احساس، تری کوتی یا سوشومنادوارا، درِ جهان درونی- که او در آنجا صدا را درک می کند، مانند صدای عجیب در زدن {ارتعاش کیهانی} یعنی کلمه، آمن، اوم و کالبد درخشان فرستاده ی خدا، رادها را می بیند که در انجیل به عنوان پیشگام یا سنت جان سمبلیک شده است. (ببینید مکاشفه ۲۰ و ۱۴: ۳ و ۲۳ و ۸ و ۶: ۱)

> **«این چیزها آمن را می گویند شاهد واقعی و وفادار. شروع خلقت خدا، تماشا کن، من دم در ایستاده ام و در می زنم. اگر کسی صدای مرا بشنود و در را باز کند من بر او وارد می شوم و با او شام {و شراب} می خورم و او با من.»**

> **«مردی از طرف خدا آمده بود که نامش جان بود. او آن نور نبود اما فرستاده شده بود تا شاهد آن نور باشد. او می گفت: من صدای کسی هستم که در بیابان گریه می کند و مسیر لرد را نشان می دهم.»**

گانگا، جامونا یا جردن؛ رودخانه های مقدس. از طبیعت عجیب این صوت چنین بر می آید که همانند رودخانه ای است از منطقه ی ناشناخته ی بالاتر که خود را در خلقت ماده ی زمخت رها می کند. به طور استعاره انسان های مختلفی، نام های رودخانه های مختلف را به آن داده اند که برایشان مقدس بوده است، برای مثال گنگ توسط هندوها، جامونا توسط ویشنوئی ها و جردن توسط مسیحیان.

دومین تولد. انسان از طریق کالبد درخشانش به وجود نور واقعی باور پیدا می کند- حیات این جهان- غسل تعمید داده می شود یا در رودخانه ی مقدس صوت غرق می شود. غسل تعمید به عبارتی دومین تولد انسان است

و بهاکتی یوگا[1] نامیده می شود که بدون آن انسان هرگز نمی تواند دنیای درونی، قلمرو خدا را درک کند. (ببینید انجیل یوحنا ۱:۹ و ۳:۳)

«آن نور واقعی بود که هر انسانی را که به این دنیا می آمد روشن می کرد.»

«به راستی، به راستی، من به تو می گویم انسان نمی تواند وارد قلمرو خدا شود، مگر اینکه دوباره زاده شود.»

اپاروک شاج نانا، درک واقعی. در این حالت پسر خدا شروع به توبه می کند و از خلقت مادی زمخت برمی گردد به سوی الوهیت خویش، ماده ی ابدی، خدا. وقتی که رشد جهالت متوقف می گردد، انسان کم کم واقعیت این خلقت تاریکی، مایا را به عنوان نمایشی از ایده های طبیعت اعظم بر روی خودش، تنها ماده ی واقعی درک می کند. این درک درست، اپاروک شاج نانا نامیده می شود.

سوترا ۱۸

رهایی (کای والیا) زمانی حاصل می شود که شخص وحدت خودش را با خود جهانی واقعیت اعظم درک کند.

سان نیاسی یا مسیح یا ناجی مقدس. وقتی که رشد جهالت متوقف می شود، قلب که کاملا تصفیه و تمیز شده است، دیگر فقط نور روحانی را منعکس نمی کند، بلکه به طور فعال همان نور را متجلی می کند و بدین ترتیب تقدیس و تطهیر می شود. انسان، سان نیاسی، آزاد یا مسیح ناجی[2] می شود. (ببینید انجیل یوحنا ۱:۳۳)

«تو می توانی بر او نزول روح را ببینی و باقیماندن آن در او را. همانند اوست که با روح مقدس تعمید داده شده است.»

تعمید در رودخانه ی نور. از طریق این ناجی، پسر انسان دوباره تعمید داده می شود یا در رودخانه ی نور روحانی جذب می گردد و از خلقت تاریکی بالاتر می آید و وارد جهان روحانی می شود و با آبهاسا چایتانیا یا

---

[1] وحدت با خدا از طریق عشق، جذبه که دائما انسان را به سوی قلمرو خدا می کشد. (یادداشت ناشر)

[2] یعنی او با آگاهی مسیحا یکی می شود، آگاهی منعکس شده ی پدر ازلی، خدا، در خلقت ماندگار در کلمه یا اوم، ارتعاش کیهانی و بدین ترتیب او از تاریکی مایا، توهم جدایی از پدر آزاد می شود و نجات می یابد. (یادداشت ناشر)

پوروشا (پسر خدا) یکی می شود؛ همانند لرد عیسی. در این حالت انسان برای همیشه از اسارت تاریکی، مایا نجات می یابد. (ببینید انجیل یوحنا ۱:۱۲ و ۳:۵)

«اما هر چه تعداد انسان که او را درک کرده اند به آنها قدرت داد تا پسران خدا شوند. حتی به آنها که به نام او اعتقاد داشتند.»

«به راستی، به راستی، به تو می گویم یک انسان نمی تواند وارد قلمرو خدا شود، مگر اینکه از آب و از روح زاده شود.»

قربانی کردن خود. وقتی انسان وارد دنیای روحانی می شود، پسر خدا می گردد. او نور جهانی را درک می کند-روح القدس- به عنوان یک کل کامل و خودِ خویشتن را به عنوان هیچ، مگر یک مفهوم بر روی تکه ای از نور اوم. سپس او خود را قربانی روح القدس، جانشین خدا می کند، یعنی مفهوم پوچ هستی جداگانه ی خود را ترک می کند و یک کل کامل می شود.

کای والیا، یگانگی. بنابراین با یکی شدن با روح مقدس جهانی خدا، پدر، او با ماده ی واقعی، خدا یکی می شود. این یکی شدن خود با ماده ی ازلی، خدا، کای والیا[۳] نامیده می شود. (ببینید مکاشفه ۳:۲۱)

«من به کسی که غلبه کرده، اجازه می دهم کنار من، در تختم بنشیند. درست مثل من که وقتی غلبه کردم با پدر در تخت اش نشستم.»

[۳] در واقع انزوا، استقلال کامل یا رهایی از طریق یکی شدن با خدا (یادداشت ناشر)

بخش ۲

هدف

سوترا ۱

بنابراین میل برای رستگاری وجود دارد

آزادی، اولین هدف. وقتی که انسان حتی به وسیله ی استنتاج، طبیعت واقعی این خلقت، رابطه ی واقعی موجود بین این خلقت و خود را درک کند و وقتی او بعدا بفهمد که به وسیله ی تاریکی (مایا) کاملا کور بوده و اینکه این اسارت تاریک بوده که باعث می شد خود واقعی اش را فراموش کند و باعث رنج هایش شود، طبیعتاً او آرزو خواهد کرد که از همه ی این شرّها و بدی ها رها شود. این رهایی از شرّ یا آزادی از اسارت مایا، اولین هدف زندگی اش می شود.

سوترا ۲

آزادی، تثبیت پوروشا (جیوا، روح) در خود واقعی است.

اقامت در خود، آزادی است. وقتی انسان خود را به بالاتر از ایده ی خلقت این تاریکی (مایا) می برد و کاملا از تاثیر آن رها می گردد، او از اسارت آزاد می شود و در خود واقعی خویش، روح ازلی ساکن می گردد.

سوترا ۳

بعد، توقف همه ی دردها و دستیابی به هدف نهایی (به اتمام رساندن واقعی، درک خدا) وجود دارد

آزادی، رهایی است. هنگام نائل شدن به آزادی، انسان از همه ی مشکلات رها می شود و نیز همه ی امیال قلبش، برآورده می گردد، پس هدف نهایی زندگی اش، انجام شده است.

سوترا ۴

در غیر این صورت، انسان تولد بعد از تولد، بدبختی امیال برآورده نشده اش را تجربه می کند.

چرا انسان رنج می برد. تا زمانیکه انسان خود را با کالبد مادی اش می شناسد و نمی تواند در خود واقعی خویش آسوده باشد، او احساس می کند امیالش همچون امیال قلبش ارضاء نشده است. برای ارضای آنها او مجبور است اغلب در مرحله ی زندگی در قالب گوشت و خون و تحت تاثیر تاریکی (مایا) باشد و مجبور است همه ی مشکلات زندگی و مرگ را نه تنها حالا بلکه در آینده نیز تحمل کند.

سوترا ۵ و ۶

مشکلات از آویدیا (جهالت) به وجود می آیند. جهالت درک ناموجود و عدم درک موجود است.

جهالت چیست؟ جهالت (آویدیا) تصور غلط است یا تصور نادرست از هستی چیزی است که وجود ندارد. از طریق آویدیا انسان باور می کند که خلقت مادی تنها چیزی است که اساساً وجود دارد. هیچ چیزی ماورای آن نیست و فراموش می کند که این خلقت مادی اساسا هیچ چیزی نیست و تنها یک نمایش ایده ها در روح ابدی، تنها ماده ی واقعی، ماورای درک خلقت مادی است. این جهالت نه تنها خود یک مشکل است، بلکه منبع تمام مشکلات دیگر است.

سوترا ۷-۱۲

آویدیا (جهالت) با داشتن نیروی دوگانه ی متضاد به صورت اگوئیسم؛ وابستگی، نفرت و سرسختی کورکورانه متجلی می شود.

نیروی تاریک کننده (مایا) اگوئیسم و سرسختی کورکورانه را تولید می کند. نیروی متضاد مایا، وابستگی (جذب) و نفرت (دفع) را تولید می کند.

اگوئیسم از فقدان تمایز بین کالبد فیزیکی و خود واقعی به وجود می آید. سرسختی به خاطر شرطی شدن طبیعی (باور به طبیعت و قوانین آن به عنوان پایان به جای باور به نیروهای سببی همگانی روح)

وابستگی به معنی تشنگی برای اشیاء خوشی است.

نفرت به معنی میل به از بین بردن اشیاء غم و اندوه است.

جهالت منبع همه ی مشکلات است. برای درک اینکه چگونه جهالت منبع همه ی مشکلات دیگر است باید یادآور شویم (همانطور که در فصل قبلی توضیح داده شد) که جهالت (آویدیا) هیچ چیز نیست مگر یک ذره از تاریکی (مایا) که به صورت توزیعی دو ویژگی مایا را تا آنجا که امکان داشته به خود گرفته است. یکی نیروی تاریک کننده ی آن است که در اثر آن انسان از به دست آوردن هر چیزی ماورای خلقت مادی منع می شود. این نیروی تاریک کننده، آسمیتا یا اگوئیسم را تولید می کند که شناخت خود با کالبد مادی است، کالبدی که به خاطر رشد اتم است، اتم ذرات نیروی جهانی است و ابهینی ویشا یا سرسختی کورکورانه در باور به اعتبار و ارزش نهایی خلقت مادی است.

به وسیله ی دومین ویژگی مایا، جهالت (آویدیا) در حالت قطبی اش جذب برای اشیاءخاص و دفع برای سایر اشیاء دیگر را تولید می کند. اشیایی که این چنین جذب می شوند، اشیاء لذت هستند که برای آنها وابستگی (راجا) شکل می گیرد. اشیایی که دفع می شوند اشیا تولید کننده ی درد هستند که برای آن نفرت (دِوشها) شکل می گیرد.

سوترا ۱۳

ریشه ی درد، در اعمال خودخواهانه است که (به دلیل بر پایه ی توهمات بودن) منجر به بیچارگی می گردد.

چرا انسان اسیر است؟ به وسیله ی تاثیر این پنج مشکل- جهالت، خودخواهی، وابستگی، نفرت، دلبستگی به خلقت مادی- انسان وادار می شود که خود را مشغول کارهای خودخواهانه بکند و در نتیجه او رنج می برد.

سوترا ۱۴ و ۱۵

هدف انسان، آزادی کامل از غم و اندوه است.

وقتی او تمام دردها را به جایی غیر قابل برگشت تبعید کرد، به بالاترین هدف رسیده است.

هدف نهایی قلب. در مورد انسان انقطاع همه ی رنج ها، آرتا است که هدف اولیه ی قلب است. نابودی کامل این رنج ها تا جاییکه وقوع مجدد آنها غیرممکن شود، پارام آرتا است که هدف نهایی می باشد.

سوترا ۲۱ - ۱۶

هستی، هوشیاری و سرور، سه میل قلب انسان است. آناندا؛ سرور، رضایت قلب حاصل از ابزار و روش های پیشنهادی توسط ناجی، سات گورو می باشد.

چیت، هوشیاری واقعی، نابودی کامل همه دردها و بیداری همه ی فضیلت ها را سبب می شود.

سات، وجود، به وسیله ی درک ثبات روح حاصل می گردد. این سه ویژگی طبیعت واقعی انسان را می سازد.

وقتی همه ی امیال برآورده می شود و کل بدبختی از بین می رود، دستیابی به پارام آرتا (بالاترین هدف) حاصل می شود.

ضرورت های واقعی. انسان ذاتا نیاز شدید به سات، هستی، چیت، هوشیاری و آناندا، سرور احساس می کند. این سه، ضرورت های واقعی قلب انسان است و هیچ ربطی به بیرون خود ندارد. آنها ویژگی های لازم طبیعت خودش است، همانگونه که در فصل قبل توضیح داده شد.

انسان چگونه به سرور دست می یابد؟ وقتی انسان این سعادت را پیدا می کند که تحت حمایت یک شخصیت برجسته ی الهی، سات گورو (ناجی) باشد و از دل و جان ادراکات مقدس او را دنبال کند، که منجر به متمرکز کردن تمام توجه اش به درون می شود، قادر می گردد تمام خواسته های قلب اش را ارضاء کند و بدین ترتیب، رضایت، آناندا، سرور واقعی را کسب می کند.

هوشیاری چگونه ظاهر می شود؟ وقتی قلب بدین ترتیب خوشنود می شود، انسان قادر می گردد تمام توجه اش را بر هر چه دوست دارد متمرکز کند و تمام ابعاد آن را درک نماید، بنابراین چیت، آگاهی از تمام اصلاحات طبیعت گرفته تا اولین و نخستین تجلی آن کلمه (آمن، اوم) و حتی آگاهی از خود واقعی خویش کم کم ظاهر می شود و با غرق شدن در این رودخانه، انسان غسل تعمید داده می شود و شروع به توبه و بازگشت به سمت الوهیت خویش، پدر ازلی می کند که از آنجا آمده است. (ببینید مکاشفه ۲:۵)

«به یاد بیاور که از کجا آمده ای و توبه کن»

هستی چگونه درک می شود؟ انسان با آگاهی از جایگاه واقعی خویش و طبیعت تاریکی، مایا، صاحب قدرت مطلق برای غلبه بر آن می شود و کم کم جلوی رشد جهالت را می گیرد. بدین نحو از کنترل خلقت تاریکی رها می شود، خود واقعی اش را درک می کند به عنوان ماده ی واقعی همیشه موجود و فنا ناپذیر. بنابراین سات، وجود خود، آشکار می شود.

هدف مهم قلب چگونه حاصل می شود؟ تمام ضروت های قلب-سات؛ هستی، چیت؛ هوشیاری و آناندا؛ سرور وقتی حاصل می شود، که جهالت مادر شرّها تحلیل می رود و در نتیجه همه ی مشکلات این جهان مادی که منبع همه ی رنج هاست برای همیشه متوقف می گردد و بدین ترتیب هدف نهایی قلب حاصل می شود.

سوترا ۲۲

کارهای طبیعت او به انجام رسیده است. انسان دیگر فقط یک انعکاس کننده ی نور الهی نیست. بلکه به طور فعال با روح کل متحد می شود. این حالت کای والیا نام دارد.

چطور انسان به رهایی دست می یابد؟ در این حالت همه ی ضرورت های لازم کسب شده و هدف نهایی تحت تاثیر قرار گرفته، قلب به طور کامل تصفیه می شود و به جای انعکاس نور روحانی، به طور فعال آن را متجلی می کند. بنابراین انسان توسط روح مقدس تقدیس می شود و مسیح گونه می گردد که همان ناجی مقدس است. با ورود به قلمرو نور روحانی، او پسر خدا می شود.

در این حالت انسان خودش را به عنوان تکه ای از روح مقدس جهانی درک می کند و افکار بیهوده ی وجود جداگانه اش را متوقف می سازد و خود را با روح ازلی یکی می کند یعنی با خدا، پدر یکی می شود. این اتحاد خود با خدا کای والیا است که هدف نهایی همه ی مخلوقات است. (ببینید انجیل یوحنا ۱۴:۱۱)

«باور کن که من در درون پدر هستم و پدر در درون من است.»

بخش ۳

روش

سوترا ۴-۱

یاجنا، قربانی به معنی توبه (تاپاس) مطالعه ی عمیق (سوادحیایا) و تمرین مراقبه در اوم (براهمانیدهانا) است. توبه، صبوری یا بیطرفی در همه ی شرایط است (تعادل فکری در میان دوگانگی های ضروری مایا، سرد و گرم، درد و لذت و ...)

سوادحیایا شامل خواندن و شنیدن حقیقت روحانی، تعمق در آن و ایجاد یک مفهوم مشخص از آن است.

مراقبه روی پراناوا، صوت الهی اوم، تنها راه برای براهمن (روح) است که به رهایی برسد.

صبر، ایمان و کار مقدس توضیح داده می شود. تاپاس، ریاضت مذهبی یا صبر در لذت و درد است. سوادحیایا، سروانا، مطالعه با مانانا (توجه عمیق) و بعد نیدیدحیاسانا تشکیل مفهوم ایمان واقعی درباره ی خود است، یعنی چه هستم، از کجا آمده ام، به کجا می روم، برای چه آمده ام و سایر موضوعات مربوط به خود.

براهمانیدهانا، غسل تعمید یا یکی کردن خود با جریان صوت مقدس (پراناوا، اوم) عمل مقدسی است که برای رسیدن به رهایی انجام می شود و تنها راهی است که انسان می تواند به الوهیت خویش، پدر ازلی، که از آنجا آمده، برگردد. (ببینید مکاشفه ۲:۱۹)

«من کارهای تو را، نیکوکاری و خدمت ها و ایمان و صبر و اعمال تو را می دانم. آخری بیشتر از اولی است.»

سوترا ۵ و ۶

اوم از طریق تهذیب سرادها (عشق طبیعی قلب) ویریا (شجاعت اخلاقی) سیمریتی (خاطره ی الوهیت خویش) و سامادهی (تمرکز درست) به گوش می رسد.

سرادها تشدید عشق طبیعی قلب است.

صوت مقدس چگونه متجلی می گردد؟ این صوت مقدس پراناوا شابدا خودبه خود از طریق پرورش سرادها (تمایل انرژیایی عشق طبیعی قلب) و ویریا (شجاعت اخلاقی) سیمریتی (ادراک درست) و سامادهی (تمرکز درست) متجلی می شود.

فضیلت عشق. عشق طبیعی قلب شرط لازم اصلی برای دستیابی به یک حیات مقدس است. وقتی این عشق، هدیه ی آسمانی طبیعت در قلب ظاهر می شود، همه ی اسباب هیجان سیستم را از بین می برد و آن را به یک حالت کاملا نرمال می رساند و به نیروهای حیاتی قوت می بخشد، همه ی ماده های بیرونی را- میکروب های بیماری ها – به وسیله ی راه های طبیعی (کار سخت و ...) بیرون می اندازد و بدین ترتیب انسان را از نظر ذهنی و جسمی به طور کامل سالم می کند و او را قادر می سازد که راهنمایی طبیعت را درک کند. وقتی این عشق در انسان رشد می یابد او را قادر به درک جایگاه واقعی خود خویشتن و دیگرانی که در اطرافش هستند می سازد.

با کمک این عشق رشد یافته، انسان این شانس را می یابد که همنشینی خداگونه ی شخصیت های الهی را کسب کند و برای همیشه نجات یابد. بدون این عشق انسان نمی تواند در حالت طبیعی زندگی کند و نیز نمی تواند با شخص متناسب با آرامش خود همنشینی کند. او اغلب به وسیله ی ماده های خارجی که وارد سیستم اش می شود به خاطر اشتباه در درک راهنمای طبیعت، هیجان زده می شود و در نتیجه از لحاظ جسمی و ذهنی رنج می برد. او هرگز نمی تواند به آرامش برسد و زندگی اش یک بار سنگین می شود. بنابراین پرورش این عشق، هدیه ی آسمانی، شرط لازم دستیابی به رهایی مقدس است. برای انسان غیر ممکن است که یک قدم بدون آن به جلو بردارد. (ببینید مکاشفه ۴ و ۲:۲)

«من می دانم کارهای تو را و سختی ها و صبر تو را و اینکه چطور نمی توانی آنها را تحمل کنی، چراکه آنها شرّ هستند و تو آنها را امتحان کردی که می گفتند آنها پیامبرانند و نبودند و تو آنها را دروغگو یافتی.»

«و متولد شدی و صبر پیشه کردی و به خاطر نام من سختی کشیدی و ضعیف نشدی.»

«با این حال، من تا حدی مخالف تو بودم، چون تو عشق اول ات را ترک کرده بودی.»

سوترا ۸ و ۷

شجاعت اخلاقی «ویریا» از سرادها، از سوق دادن فرد به سمت گورو و از دنبال کردن مهربانانه ی تعالیم اش به وجود می آید.

آنهایی که مشکلات ما را از بین می برند، شک ما را برطرف می کنند و صلح را ارزانی می دارند، معلمان واقعی هستند. آنها کاری خداگونه انجام می دهند (در مقابل آنها، کسانی که شک و مشکلات ما را بیشتر می کنند) برای ما مضر هستند و باید همانند سم از آنها دوری کرد.

همانگونه که در فصل قبل شرح داده شد، این خلقت اساسا چیزی نیست بجز نمایش ایده ی طبیعت بر روی تنها ماده واقعی، خدا، پدر ابدی که گور-اعظم- در این عالم است. پس همه ی چیزهای این خلقت بجز ماده ای غیر از گورو، پدر اعظم، خود خدا نیستند که به صورت چندگانه توسط ابعاد متعدد نمایش طبیعت درک می شوند. (ببینید انجیل یوحنا ۱۰:۳۴ و مزامیر ۸۲:۶)

«عیسی به آنها پاسخ داد: آیا در قانون شما نوشته نشده است. من گفتم آیا شما خدایان هستید؟!»

«من گفتم شما خدایان هستید و همه ی شما فرزندان بالاترین وجود هستید.»

از این خلقت، هدفی که ما را از بدبختی ها و شک هایمان رها کند و به ما آرامش ببخشد، چه جاندار باشد، چه بی جان و هر قدر هم بی اهمیت باشد برای ما ارزش زیادی دارد حتی اگر توسط دیگران به عنوان هدف، بدترین اهانت تلقی گردد. ساتناجی و همنشینی آن باید به عنوان خداگونه پذیرفته شود و آنچه نتایج معکوسی تولید می کند، آرامش ما را بر هم می زند، ما را به شک می اندازد، مایه ی بیچارگی ما می شود، باید به عنوان آسات مایه هلاکت همه ی خوبی ها تلقی گردد و باید از آن دوری کرد.

بعضی ها فکر می کنند خدایان در آب هستند (عناصر طبیعی) در حالیکه دانایان آنها را در آسمان می دانند (جهان اختری) جاهلان آنها را در چوب و سنگ می جویند (در ایماژها و سمبل ها) اما یوگی خدا را در جایگاه خود خویش می داند.

برای دستیابی به رهایی (رستگاری) انسانها به عنوان ناجی، اهداف یا اشیایی را انتخاب می کنند که بر طبق مرحله ی تکامل شان آن را بتوانند درک کنند. بنابراین مردم فکر می کنند که بیماری یک مصیبت است و آب،

وقتی که به طور مناسب بکار گرفته شود، بیماری را برطرف می کند، انسان های جاهل ممکن است برای الوهیت شان خودِ آب را انتخاب کنند.

فلاسفه چون قادر هستند، نور الکتریکی درونی را که در وجودشان روشن می شود درک کنند، پی بردند که عشق قلب شان با انرژی زیاد، به سمت نوری که آنها را از همه ی علت های هیجان، تسکین می دهد جاری است و این عشق سیستم آنها را به حالت نرمال در می آورد و نیروهای حیاتی شان را قوت می بخشد و باعث می شود که آنها از نظر جسمی و ذهنی در سلامت کامل باشند. آنها سپس این نور را به عنوان الوهیت یا ناجی شان قبول می کنند.

انسان های جاهل بر باور کور کورانه شان، یک تکه چوب یا سنگ را به عنوان ناجی یا الوهیت در خلقت بیرونی قبول می کنند که توسط آن، عشق طبیعی قلب شان تا اندازه ای رشد خواهد کرد که آنها را از علت های هیجانی تسکین دهد و سیستم آنها را در یک حالت نرمال خنک کند و نیروهای حیاتی آنها را قوت بخشد. از سوی دیگر اساتید با کنترل کامل با کل جهان مادی، الوهیت و ناجی شان را در خود می یابند نه در جهان بیرونی.

به گورو با عشق عمیق احترام بگذارید. همنشینی با گورو نه تنها به معنی حضور فیزیکی در کنار اوست (که این گاهی غیر ممکن می شود) بلکه اصولا بدان معناست که او را در قلب مان حفظ کنیم و با او یکی شویم و خودمان را با او هم آهنگ کنیم.

این تفکر توسط لرد بیکن بیان شده است: «یک جمع نمی تواند همنشین خوبی ها شود، بلکه نمایشگاهی از صورت های مختلف است.» بنابراین برای همنشین شدن با اشیاء خداگونه، باید آن را در سرادها آمیخت. عشق قلب به حالتی که در بالا توضیح داده شد، تشدید می شود با داشتن حضور و ویژگی ها به طور کامل در ذهن و با انعکاس آنها و دنبال کردن تعالیم او از دل و جان شبیه برّه. (ببینید انجیل یوحنا ۱:۲۹)

«ببینید بره ی خدا را که از گناه دنیا دوری می جوید.»

با انجام این کار وقتی انسان قادر به درک و شان رفیع برادران الهی اش می شود، او ممکن است این شانس را داشته باشد که در کنار آنها باقی بماند و از هر یک از آنها که به عنوان مرشد معنوی اش، سات گورو، ناجی انتخاب می کند یاری بجوید. بنابراین برای شروع، ویریا یا شجاعت اخلاقی می تواند به وسیله ی پرورش

سرادها کسب شود یعنی با وقف عشق طبیعی شخص به مرشدش با همنشینی همیشگی با او (در مفهوم درونی که قبلا توضیح داده شد) و با دنبال کردن کامل تعالیم مقدس اش وقتی که به صورت آزادانه و فوری داده می شود.

سوترا ۹ - ۱۱

شجاعت اخلاقی با رعایت یاما (اخلاقیات یا خویش انضباطی) و نیاما (قوانین مذهبی) قوی تر می شود.

یاما شامل عدم آسیب به دیگران، صداقت، دزدی نکردن، پرهیزگاری، نداشتن حرص می باشد.

نیاما، به معنی خلوص جسم و ذهن، قناعت در همه ی شرایط و اطاعت (دنبال کردن تعالیم گورو) می باشد.

ثبات شجاعت اخلاقی به وسیله ی پرورش یاما، خودداری مذهبی، پرهیز از ظلم، خیانت، حرص، زندگی غیر طبیعی و دارایی های غیر ضروری، قابل دستیابی است و پرورش نیاما رعایت قوانین مذهبی، خلوص جسم و ذهن، پالایش جسم (درونی و بیرونی) از همه ی موارد خارجی که وقتی تهییج شوند باعث انواع بیماری در سیستم می شوند و تصفیه ی ذهن از همه ی تعصبات و غرض ها که باعث می شود فرد کوته فکر باشد- قناعت در همه ی شرایط و اطاعت از ارشادات مقدس شخصیت های الهی.

زندگی طبیعی چیست؟ برای درک اینکه چه چیزی زندگی طبیعی است، لازم است از چیزی که غیر طبیعی است آن را متمایز کنیم. زندگی بر سه انتخاب، یک غذا، دو مسکن، سه دوست بستگی دارد. برای زندگی طبیعی جانوران پایین تر اینها را برای خودشان به یاری غریزه هایشان و نگهبانان طبیعی که در ورودی حسّی قرار دارند، ارگان های بینایی، شنوایی، لامسه، بویایی و چشایی انتخاب می کنند، اما در مورد انسانها این ارگان ها آنقدر به وسیله ی زندگی غیر طبیعی از دوران نوزادی منحرف شده که به قضاوت آنها اعتمادی نیست. بنابراین برای اینکه بفهمیم نیازهای طبیعی ما چه چیزی هستند باید بر مشاهده، تجربه و استدلال استوار باشیم.

غذای طبیعی برای انسان چیست؟ ابتدا برای انتخاب غذای طبیعی، توجه ما باید به سمت ساختمان ارگان هایی که در هضم و تغذیه کاربرد دارند، دندانها و کانال گوارشی جلب شود. تمایل طبیعی ارگان های حسی که جانوران و بچه هایشان را به سمت غذا هدایت می کند.

مشاهده ی دندان ها. با مشاهده ی دندانها پی می بریم که در حیوانات گوشتخوار، دندانهای پیشین رشد کمتری یافته اند اما دندان های نیش برای گرفتن طعمه طول بلندتر، صاف تر و تیزتری دارند. دندان های آسیاب تیزترند، با این حال به هم برخورد نمی کنند، بلکه با هم چفت می شوند تا بافت ماهیچه ای را جدا کنند.

در حیوانات گیاهخوار دندان های پیشین رشد بیشتری دارند. دندان های نیش از رشد باز مانده اند (اگرچه گاهی به عنوان اسلحه رشد یافته اند همانند دندان فیل ها) دندان های آسیاب عریض تر هستند و از کناره ها با مینا پوشیده شده اند. در میوه خواران تمام دندان ها تقریبا ارتفاع یکسانی دارند. دندان های پیشین برآمدگی کمتری دارند و به حالت مخروطی و کند می باشند. (واضح است آنها برای گفتن طعمه نیستند بلکه برای اعمال قدرت می باشند. دندان های آسیاب عریض تر و از بالا با مینا پوشیده شده اند تا از پوسیدگی حاصل از حرکت اطراف دور بمانند؛ اما برای جویدن گوشت تیز نیستند.) از طرف دیگر، در حیوانات همه چیزخوار مثل خرس ها، دندان های پیشین شبیه جانوران گیاهخوار است و دندانهای نیش شبیه گوشتخواران و آسیاب ها هم تیزند و هم مسطح تا برای دو منظور استفاده شوند.

حال اگر ما اطلاعات دندان های انسان را مشاهده کنیم، خواهیم دید که دندان آنها شبیه دندان های گوشتخواران نیست. همین طور شبیه گیاهخواران یا همه چیز خواران. آنها دقیقا شبیه دندان های جانوران میوه خوار هستند. بنابراین منطقی ترین استدلال این است که انسان یک حیوان میوه خوار است.

مشاهده مجرای گوارشی. با مشاهده مجرای گوارشی پی می بریم که روده ی حیوانات گوشتخوار سه تا پنج بار طولانی تر از بدن شان است. این اندازه از دهان تا مقعد و شکم آنها تقریبا کروی است. روده های حیوانات گیاهخوار بیست تا بیست و هشت برابر طول بدن شان است و معده ی آنها کشیدگی زیادی دارد و عریض تر است اما روده های جانداران میوه خوار ده تا دوازده برابر بدن شان است. معده ی آنها تا حدّی پهن تر از حیوانات گوشتخوار است و در روده ی اثنی عشر ادامه می یابد، به منظور دومین معده. این دقیقا شکلی است که ما در انسان می یابیم. اگرچه آناتومی می گوید که روده ی انسان سه تا پنج برابر طول بدن اش است- در اندازه گیری اشتباه می کنند چون از سر تا پاشنه را اندازه می گیرند به جای دهان تا مقعد. بنابراین ما دوباره می توانیم چنین استدلال کنیم که به طور یقین انسان یک جاندار میوه خوار است.

مشاهده ی ارگان های حسی. با مشاهده ی تمایل طبیعی ارگان های حسی-علامت راهنما برای تعیین اینکه چه چیزی خوردنی است- که توسط آن همه ی جانداران به سمت غذای شان راهنمایی می شوند، پی می

بریم که وقتی حیوان گوشتخوار طعمه را می یابد آنقدر خوشحال می شود که چشمانش شروع به برق زدن می کند. او با شجاعت طعمه را می گیرد و با حرص خون فوران شده را سر می کشد. برعکس حیوان گیاهخوار غذای طبیعی اش را رد می کند و به آن دست نمی زند اگر یک قطره خون بر آن پاشیده شده باشد. حس بویایی و بینایی اش او را به انتخاب علف ها و سایر گیاهان برای خوردن راهنمایی می کند که با علاقه آنها را می خورد. همین طور در مورد جانوران میوه خوار ما فهمیدیم که حس آنها، همیشه آنها را به سمت میوه های درختان و مزارع هدایت می کند.

در انسان ها از تمام نژادها، یافتیم که حس بویایی، شنوایی و بینایی شان، هرگز آنها را به سمت کشتن جانوران سوق نمی دهد. برعکس آنها حتی نمی توانند شاهد چنین صحنه ای باشند. کشتارگاه ها همیشه توصیه می شود که دورتر از شهرها باشند. انسانها اغلب قوانین منع حمل گوشت بدون پوشش را دارند. پس آیا گوشت می تواند غذای طبیعی انسان باشد وقتی دهان و بینی او برخلاف آن است؟ مگر اینکه با ادویه ها و نمک و شکر فریب داده شود. از سوی دیگر رایحه ی میوه ها را چقدر دلپذیر می یابیم که حتی دیدنشان دهان را آب می اندازد. همچنین باید یادآور شد که دانه ها و ریشه های مختلف، رایحه و طعم مطلوبی دارند اگرچه کم، حتی وقتی نارس هستند. پس دوباره ما از این مشاهدات چنین استدال می کنیم که انسان تمایل به جاندار میوه خوار بودن دارد.

مشاهده ی تغذیه ی نوزاد. با مشاهده ی تغذیه ی نوزاد، پی می بریم که شیر بی شک غذای نوزاد متولد شده است. شیر کافی در سینه های مادر تولید نمی شود، اگر در غذای طبیعی اش میوه ها، سبزیجات و حبوبات استفاده نکند.

علت بیماری. از این مشاهدات تنها نتیجه ای که به طور منطقی می توان گرفت، این است که حبوبات، میوه ها و ریشه های مختلف و برای نوشیدن شیر و آب خالص که در معرض هوا و خورشید باشد، به طور قطع بهترین غذای طبیعی برای انسان است. اینها با هماهنگ بودن با سیستم، وقتی که نیروی ارگان های گوارشی مصرف گردند، خوب جویده شوند و با بزاق آمیخته شوند همیشه به راحتی جذب بدن می شوند.

سایر غذاها برای انسان غیر طبیعی است و چون با سیستم همخو نیست، لزوماً با آن غریبه است، وقتی وارد معده می شوند، به درستی هضم نمی شوند، با خون می آمیزند، در محل دفع جمع می شوند و سایر ارگان ها با آنها

سازگاری ندارند. وقتی که راهی به بیرون پیدا نمی کنند، طبق قانون جاذبه در شکاف های سلولی ته نشین می شوند و باعث بیماری های فیزیکی و ذهنی می شوند و نهایتا به مرگ زودرس منجر می گردند.

رشد کودکان. آزمایش ها تائید می کنند که رژیم طبیعی بی آزار برای گیاهخواران تقریبا بدون استثنا مناسب با رشد کودکان از لحاظ جسمی و ذهنی است. همچنین ذهن آنها درک، اراده، استعدادهای اصلی، اخلاق و رفتار کلی به طور مناسب رشد پیدا می کند.

زندگی طبیعی امیال را آرام می کند. دریافتیم که وقتی ابزار خارق العاده مثل روزه های سفت و سخت، تازیانه یا زندانی شدن رهبانی برای فروکش کردن امیال جنسی به وجود آمده اند، این ابزار تاثیر مطلوب کمی داشته اند، با این حال آزمایش ها نشان می دهد که انسان به راحتی می تواند بر این امیال، دشمن بزرگ اخلاقیات غلبه کند به وسیله ی زندگی طبیعی بر پایه ی یک رژیم بی آزار که در بالا به آن اشاره شد و بدینوسیله انسانها یک آسودگی ذهنی به دست می آورند که هر روانشناسی می داند مطلوب ترین وضعیت برای فعالیت ذهنی و یک درک واضح است همچنین یک راه شرعی برای تفکر.

میل جنسی. چیز دیگری باید در اینجا درباره غریزه ی طبیعی ترویج که نزدیک به غریزه ی خویشتنداری، قوی ترین میل در جسم حیوانی می باشد. میل جنسی همچون سایر امیال یک حالت بیمار یا غیر عادی و عادی دارد. حالت بیمارگونه فقط از ماده ی خارجی انباشته شده و به وسیله ی زندگی غیرطبیعی که در بالا اشاره شد به وجود می آید. هر کس در میل جنسی، یک حرارت سنج دقیق برای تشخیص شرایط سلامتی اش دارد. این میل از حالت عادی اش به وسیله ی ناراحتی سلول های عصبی ایجاد می شود که به خاطر فشار زیاد ماده ی خارجی انباشته شده در سیستم است. این فشار بر آلت جنسی وارد می شود و در ابتدا با افزایش میل جنسی و به دنبال آن با تحلیل و فروکش کردن توان و قدرت نشان داده می شود.

این میل جنسی در حالت نرمال انسان را از همه ی شهوت های آزار دهنده رها می کند و در ترکیب موجود زنده فقط گاه گاهی عمل می کند (بیدار کردن یک آرزو برای فرو نشاندن) اینجا باز آزمایش ها نشان می دهد که این میل همانند سایر امیال همیشه در افرادی که زندگی طبیعی را، آنگونه که اشاره کردیم دنبال می کنند حالت نرمالی دارد.

ریشه ی درخت زندگی. اندام جنسی- نقطه ی اتصال انتهای سلوهای عصبی، به خصوص عصب پشتی و سمپاتیک (مهم ترین عصب شکم) که از طریق اتصال آنها با مغز قادر به حیات بخشیدن به کل سیستم می باشد-

به عبارتی ریشه ی درخت زندگی می باشد. انسانی که در مورد استفاده مناسب از سکس به خوبی تعلیم دیده است، می تواند ذهن و جسم اش را به صورت مناسبی سالم نگه دارد و زندگی خوبی را دنبال کند.

اصول عملی سلامت جنسی تعلیم داده نمی شود، چون مردم موضوع را ناپاک و شرم آور می دانند. بنابراین انسان با چشمانی بسته باید طبیعت را در یک حجاب بپوشاند، چون برای آنها ناخالص به نظر می رسد. فراموش می کنند که او همیشه تمیز است و هر چیزی که ناپاک و نامناسب است ریشه در افکار انسان دارد و نه در خود طبیعت. بنابراین واضح است که انسان با ندانستن حقیقت درباره ی خطرات سوء استفاده از نیروی جنسی و مجبور شدن به استفاده ی غلط به وسیله ی رنجش عصبی به خاطر زندگی غیر طبیعی، از بیماری های وحشتناکی در زندگی رنج می برد و در نهایت قربانی مرگ زودرس می شود.

مسکن انسان. مورد دوم درباره ی مسکن ماست. ما به آسانی می توانیم بفهمیم وقتی احساس ناخوشایندی داریم هنگام ورود به یک اتاق پرجمعیت، بعد از تنفس هوای تازه در بالای کوه یا یک مزرعه یا باغ بزرگ، می فهمیم که فضای آن شهر یا مکان پرجمعیت کاملا محل غیر طبیعی است. هوای تازه ی بالای کوه یا مزرعه یا باغ یا زیر درختان بزرگ که هوای تازه را بیرون می دهند، مسکن مناسبی برای انسان بر طبق طبیعت است.

همنشینی که باید داشته باشیم. سوم همنشینی که باید داشته باشیم. اینجا نیز اگر ما به حرف‌های ضمیر ناخودآگاه مان (وجدان) گوش دهیم و با میل طبیعی مان مشورت کنیم، به یکباره متوجه خواهیم شد، ما کسانی را که امواج آنها با ما هماهنگ است ترجیح می دهیم. کسی که سیستم ما را خنک می کند، نیروی حیات ما را قدرت می بخشد، عشق طبیعی ما را بیشتر می کند و بدین ترتیب ما را از بدبختی هایمان تسکین می دهد و برای ما صلح و آرامش به ارمغان می آورد. این یعنی ما باید همنشین سات یا ناجی باشیم و از آسات که قبلا توصیف شد، دوری کنیم.

با همنشین سات بودن (ناجی) قادر هستیم که از سلامت کامل ذهنی و جسمی لذت ببریم و زندگی ما طولانی تر می شود. اگر از سوی دیگر ما از اخطار مادر طبیعت نافرمانی کنیم، بدون گوش دادن به گفته های ضمیر ناخودآگاه مان و همنشین هر آنچه که به عنوان آسات است شویم، تاثیر بالعکسی تولید می شود و سلامت ما معیوب و زندگی مان کوتاه تر می شود.

لزوم زندگی طبیعی و خلوص. بنابراین زندگی طبیعی ما برای تمرین یاما، خودداری مرتاضانه مفید است. خلوص جسم و ذهن به طور یکسان در تمرین نیاما، ریاضت زاهدانه که قبلا توضیح داده شد مهم است. باید تلاش کرد تا به آن خلوص دست یافت.

سوترا ۱۸ - ۱۲

بنابراین بندگی از بین می رود، هشت اسارت یا دام عبارتند از نفرت، شرم، ترس، غم، محکومیت، تعصب نژادی، مباهات و فخر نسبت به خانواده و خودبینی.

(رفع این هشت بند) منجر به علو طبع قلب می شود.

فرد برای تمرین آسانا، پرانایاما و پراتیاهارا آماده می شود و از زندگی خانگی لذت می برد (به وسیله ی ارضای همه ی امیال و بدین ترتیب خلاص شدن از دست آنها).

آسانا به معنی طرز ایستادن یکنواخت و مطلوب بدن است.

پرانایاما به معنی کنترل بر روی پرانا، نیروی حیات است.

پراتیاهارا به معنی منع حواس از اشیاء بیرونی است.

هشت پستی قلب. زمانیکه ثبات شجاعت اخلاقی حاصل شود، تمام موانع راه رستگاری را از بین می برد. این موانع هشت نوع اند- نفرت، شرم، ترس، غم، محکومیت، تعصب نژادی، مباهات و فخر نسبت به خانواده و خودبینی- که اینها هشت مورد از پستی های قلب انسان است.

بیدار کردن علّو قلب. با از بین بردن این هشت مانع، ویراتوام یا ماهاتتوام (علّو طبع قلب) وارد می شود و این انسان را برای تمرین آسانا آماده می کند. (باقی ماندن در وضعیت مطلوب و یکنواخت، پرانایاما کنترل بر روی پرانا، الکتریسته های غیر ارادی و پراتیاهارا، تغییر جهت جریان های عصب ارادی به درون). این تمرینات انسان را قادر می سازد تا قلبش را با لذت بردن از اشیاء حسی آنگونه که برای زندگی خصوصی، گارهاستهیاسراما مورد نظر است، ارضاء کند.

ارزش پرانایاما. انسان می تواند عصب های ارادی را هر وقت که خواست فعال کند و وقتی که خسته است به آنها استراحت دهد. زمانیکه همه ی این عصب های ارادی نیازمند استراحت هستند، به طور طبیعی می خوابد و

با این خواب عصب های ارادی طراوات می یابند و با قدرت کامل می توانند دوباره کار کنند؛ اما عصب های غیر ارادی انسان بدون دخالت اراده اش، از زمان تولد به طور مداوم کار می کنند، چون او هیچ کنترلی بر روی آنها ندارد، کوچکترین دخالتی نیز در فعالیت آنها نمی تواند انجام دهد. وقتی این عصب ها خسته می شوند آنها نیز استراحت می خواهند و به طور طبیعی به خواب می روند. این خواب عصب های غیر ارادی، ماهانیدرا خواب بزرگ یا مرگ نامیده می شود. وقتی این اتفاق می افتد گردش خون، تنفس وسایر کارهای حیاتی دیگر متوقف می شود، کالبد مادی به طور طبیعی شروع به فرسایش می کند. وقتی این خواب بزرگ ماهانیدرا تمام می شود انسان بیدار می شود با تمام آرزوهایش و در یک کالبد فیزیکی جدید برای به پایان رساندن خواسته های مختلفش دوباره متولد می شود. در این حالت انسان خود را مقید به زندگی و مرگ می کند و نمی تواند به رستگاری نهایی دست یابد.

کنترل مرگ. اگر انسان بتواند این عصب های غیر ارادی را به وسیله ی پرانایاما که قبلا گفته شد کنترل کند می تواند جلوی فرسایش طبیعی کالبد فیزیکی را بگیرد و عصب های غیر ارادی را (قلب، شش و سایر ارگان های حیاتی) به صورت دوره ای استراحت دهد. آنگونه که این کار را با عصب های ارادی در خواب انجام می دهد. بعد از چنین استراحتی توسط پرانایاما عصب های غیر ارادی، دوباره نیرو می یابند و با حیات ذخیره شده ی جدید کار می کند.

همانطور که بعد از خواب، وقتی که عصب های ارادی استراحت کردند انسان نیازی به کمک ندارد تا به طور طبیعی بیدار شود، بعد از مرگ نیز وقتی انسان یک استراحت کامل کرد به طور طبیعی در یک کالبد جدید بر روی زمین بیدار می شود. اگر انسان بتواند بمیرد، یعنی آگاهانه کل سیستم عصبی اش را «ارادی و غیر ارادی» هر روز به وسیله ی تمرین پرانایاما استراحت دهد، کل سیستم فیزیکی اش با قدرت بیشتری کار خواهد کرد.

زندگی و مرگ تحت کنترل یوگی در می آیند وقتی که او در تمرین پرانایاما ممارست کند. در این حالت او کالبدش را از فرسایش زود هنگام که گریبانگیر بسیاری از انسانها است نجات می دهد و تا هر زمانیکه دوست دارد می تواند در این شکل فیزیکی کنونی اش باقی بماند و بدین ترتیب زمان دارد تا در یک کالبد کارمایش را تمام کند و تمام امیال قلبی اش را ارضاء کرده و از شرشان خلاص شود و بالاخره تصفیه گردد و دیگر نیازی نیست دوباره به این جهان تحت تاثیر مایا، تاریکی برگردد یا از مرگ دوم رنج ببرد. (ببینید کورتیان ۱۵:۳۱ و مکاشفه ۱۱ و ۱۰: ۲)

«من اعتراض می کنم با شادی ئی که در مسیح سراغ دارم{هشیاری} هر روز می میرم»-سنت پل

«به مرگ وفادار باش و من تاج زندگی را به تو می دهم. کسی که بر آن غلبه کند از مرگ دوم صدمه ای نخواهد دید.»

ضرورت پراتیاهارا. انسان از چیزی که آن را بسیار می خواهد، لذت می برد. با این حال، در زمان لذت، اگر او ارگان های حسی اش را که از طریق آن لذت می برد، به سمت شی مطلوب اش متمرکز کند، هرگز نمی تواند ارضاء شود و امیال او دو برابر می شود. برعکس، اگر او ارگان های حسی اش را به درون به سمت خویش متمرکز کند، در آن زمان می تواند به سرعت قلبش را ارضاء کند. سپس تمرین پراتیاهارا را که قبلا گفته شد تغییر جهت جریان عصب های ارادی به سمت درون، یک راه مطلوبی است برای ارضای امیال دنیوی اش. انسان باید بارها و بارها متناسخ شود تا زمانیکه همه ی آرزوهای زمینی اش تمام شوند و او از تمام امیال رها شود.

ضرورت آسانا. انسان نمی تواند احساس کند یا به درستی فکر کند وقتی که ذهنش در شرایط خوشایند نیست و قسمت های مختلف بدن انسان آنچنان هماهنگ با هم کار می کنند که حتی اگر کوچکترین قسمت از آن ذره ای آسیب ببیند کل سیستم به هم می خورد. پس برای درک یک چیز یعنی احساس یک چیز به طور واضح توسط قلب، تمرین آسانا طرز ایستادن مطلوب و یکنواخت لازم است.

سوترا ۲۲ - ۱۹

سمریتی؛ ادراک درست منجر به دانش همه ی خلقت می شود.

سامادهی؛ تمرکز درست فرد را قادر می سازد که فردیت را به سمت جهانی بودن ترک کند.

بنابراین سامیاما (منع یا غلبه بر خود خودپسندانه) که به وسیله ی آن فرد ارتعاش اوم را تجربه می کند که خدا را آشکار می سازد.

بنابراین روح، (تعمید داده می شود) در بهاکتی یوگا (وقف، جانسپاری) این حالت الوهیت است.

سمریتی، ادراک درست. انسان وقتی در تمرینات گفته شده در بالا تجربه به دست می آورد، می تواند همه ی چیزهای این خلقت را توسط قلبش دریافت و حس کند. این درک درست، سمریتی نامیده می شود.

ساماديهي، تمركز درست. ثابت كردن توجه به صورت پايدار بر روى چيزى كه تصور شده است. وقتى انسان چنين با آن يكى مى شود گويى كه از طبيعت فردى اش عارى بوده است. او به حالت سامادهى (تمركز درست) دست مى يابد.

پراناوا شابدا؛ كلمه ى خدا. وقتى انسان تمام ارگان هاى حسى اش را به سمت مركز مشترك آنها، مركز حسى يا سوشومنادوارا؛ دروازه ى جهان درونى متمركز مى كند، او كالبد درخشان فرستاده شده از طرف خدا (رادها يا جان باپتيست) را دريافت مى كند و صداى عجيب ضربه به در را مى شنود كه پرناوا شابدا يا كلام خداست. (ببينيد انجيل يوحنا ۱:۶ و ۷:۲۳)

«آنجا مردى بود كه از طرف خدا آمده بود و نامش جان بود.»

«او به عنوان شاهد آمده بود تا شاهدى بر نور باشد و همه ى انسانها از طريق او باور كنند.»

«من صداى كسى هستم كه در بيابان گريه مى كند.»

ساميامًا، تمركز خود. با دركى چنين انسان طبيعتاً به هستى نور روحانى واقعى باور پيدا مى كند و خود را از جهان بيرونى عقب مى كشد و بر روى مركز حسى متمركز مى كند. اين تمركز خود، ساميامًا ناميده مى شود.

بهاكتى يوگا يا غسل تعميد، دومين تولد انسان. به وسيله ى اين ساميامًا يا تمركز خود بر روى مركز حسى، انسان غسل تعميد داده مى شود يا در رودخانه ى مقدس صوت الهى غرق مى شود. اين غسل تعميد بهاكتى يوگا ناميده مى شود. در اين حالت انسان متجلى مى شود، يعنى از خلقت تاريكى مادى زمخت، مايا بر مى گرد به سمت الوهيت خويش، پدر ازلى كه از آنجا سقوط كرده است و با عبور از مركز حسى، دروازه، وارد يك فلك درونى، بهووارلوكا مى شود. اين ورود به دنياى درونى، دومين تولد انسان است. در اين حالت انسان دواتا يا يك وجود الهى مى شود.

سوترا ۲۳

پنج حالت قلب انسان. پنج حالت براى قلب انسان وجود دارد: تاريك، متحرك، يكنواخت، علاقه مند و تميز (تصفيه شده). با اين حالت هاى مختلف قلب انسان طبقه بندى مى شود و مرتبه ى تكاملى اش تعيين مى گردد.

سوترا ۲۴

در حالت تاریک قلب، انسان تصورات غلطی (درباره ی هر چیزی) می پروراند. این حالت نتیجه ی آویدیا (جهالت) است و سودرا تولید می کند. او (انسانی از پایین ترین طبقه) تنها به مفاهیم جهان فیزیکی می تواند دست پیدا کند. این حالت ذهنی در کالی یوگا، عصر تاریک یک چرخه شایع است.

قلب تاریک. در حالت تاریک قلب، انسان درک غلطی پیدا می کند. او فکر می کند که این قسمت مادی زمخت خلقت، تنها ماده ی واقعی در هستی است و چیزی ماورای آن نیست. با این حال، این با حقیقت مغایر است، آنگونه که قبلا توضیح داده شد مگر تاثیر جهالت (آویدیا)

سودرا یا طبقه ی خادم. در این حالت، انسان سودرا نامیده می شود یا متعلق به دسته ی خادمان، چون وظیفه ی طبیعی اش خدمت به طبقه ی بالاتر است و به منظور حفاظت از دوستانشان، قلب خود را آماده می کنند تا به یک مرحله ی بالاتر دست پیدا کنند.

کالی یوگا، چرخه ی تاریک. این حالت انسان، کالی نامیده می شود و هر وقت در هر منظومه ی شمسی انسان به طور کلی در این حالت بماند و به طور عادی از قدرت پیشرفت محروم بماند کل این سیستم کالی یوگا یا چرخه ی تاریک نامیده می شود.

سوترا ۲۶ – ۲۵

با عبور از این مرحله در طرح براهما، انسان برای روشنفکری تلاش می کند و وارد طبقه ی طبیعی کشاتریا یا جنگجویان می شود.

او (به وسیله ی نیروهای تکاملی) به جلو سوق داده می شود تا (برای حقیقت) تقلا کند. او به دنبال یک گورو می گردد و از مشاور الهی اش قدردانی می کند. بنابراین یک کشاتریا شایستگی سکونت در جهان های درک بالاتر را دارد.

قلب به جلو رانده شده. وقتی انسان کمی روشنفکر می شود او تجارب مربوط به خلقت مادی که در حالت بیداری کسب کرده را با تجارب رویا مقایسه می کند و می فهمد که آخری ها مفاهیم یا ایده ها هستند و درباره

ی وجود ذاتی اولی شک می کند. قلبش سپس به جلو می رود تا طبیعت واقعی عالم را یاد بگیرد و برای برطرف کردن شک هایش تقلا می کند و در جستجوی شاهدی برای تعیین ماهیت حقیقت می باشد.

کشاتریا، طبقه ی نظامی. در این حالت انسان کشاتریا نامیده می شود یا یکی از اعضای طبقه ی نظامی و کشمکشی به آن صورت که قبلا اشاره شد وظیفه ی طبیعی او می باشد که با این عملکرد ممکن است بینشی درباره ی ذات خلقت پیدا کند و به دانش واقعی درباره ی آن دست یابد.

ساندهیستهالا- جایی بین بالاتر و پایین تر. این حالت کشاتریای انسان، سانهیستهالا نامیده می شود، جایی بین بالاتر و پایین تر. در این حالت انسانها نگران دانش واقعی می شوند و به کمک هم نیاز پیدا می کنند و بنابراین عشق مشترک، مهم ترین ضرورت کسب رستگاری در قلب ظاهر می شود.

با تمایل پر انرژی این عشق، انسان انگیزه پیدا می کند و با دیگر کسانی که مشکلات را نابود می کنند، شک ها را برطرف می نمایند و برای او آرامش می آورند همنشینی می کند و بدین ترتیب از هر چیزی که نتیجه ی مغایری تولید می کند، دوری می جوید. او همچنین به طور علمی کتب مقدس شخصیت های الهی را مطالعه می کند.

وقتی که انسان، سات گورو، ناجی را پیدا می کند، قادر به درک ایمان واقعی می شود و موقعیت واقعی شخصیت های الهی را درک می کند. وقتی او شانس این را می یابد که همنشینی خداگونه ی یکی از آنها را بدست آورد، کسی که با مهربانی به عنوان مرشد روحانی، سات گورو یا ناجی اش در کنار او می ایستد. با دنبال کردن راهنمایی های مقدس او، مرید یاد می گیرد تا ذهن و ارگان های حسی اش را به سمت مرکز شان یا مرکز حسی متمرکز کند.

سوشومنادوارا، دروازه ی فلک درونی است که در آنجا او کالبد درخشان جان بابپتیست یا رادها را درک می کند و صوت مقدس (امن، اوم) را مثل رودخانه ای می شنود و با غرق شدن یا غسل در آن شروع به بازگشت به سمت الوهیت خویش، پدر ازلی، از طریق لوکاها یا افلاک مختلف خلقت می نماید.

سوترا ۲۷

جهان ها یا لوکاهای خلقت هفت تا هستند. بهوو، بهووار، سووار، ماهار، جانا، تاپو و ساتیا. (این زمین و مرحله ی زمینی هوشیاری انسان، بهولوکا نامیده می شود.)

هفت لوکا. در مسیر الوهیت هفت فلک یا مرحله ی خلقت به عنوان سوارگاس یا لوکا توسط حکیمان شرقی طراحی شده است، آنگونه که در فصل ۱۳ – ۱ توصیف شد. اینها عبارتند از: بهولوکا، فلک ماده ی زمخت. بهووارلوکا، فلک ماده ی لطیف یا ویژگی های الکتریکی. سوارلوکا، فلک قطب های مغناطیسی و تشعشعات یا الکتریسته ها. ماهارلوکا، فلک آهن ربایی، اتم ها. جانالوکا، فلک انعکاسات روحانی، پسران خدا. تاپولوکا، فلک روح القدس، روح جهانی. ساتیالوکا، فلک خدا، جوهر ازلی، سات. از این هفت سطح سه تای اول (بهولوکا، بهووارلوکا، سوارلوکا) خلقت مادی را تشکیل می دهد یعنی قلمرو تاریکی، مایا و سه تای آخر (جانالوکا، تاپولوکا، ساتیالوکا) خلقت روحانی را تشکیل می دهد یعنی قلمرو نور. ماهارلوکا یا فلک اتم که در وسط قرار دارد گفته می شود دروازه ی ارتباط بین این دو- خلقت مادی و روحانی- می باشد و داسامادوارا نامیده می شود، دهمین دروازه یا براهماراندهرا، مسیر الوهیت.

سوترا ۲۸

با ورود به بهووارلوکا (هوا یا جهانِ شدن) انسانِ دویجا دوباره متولد می شود. او دومین قسمت از خلقت مادی را – یعنی نیروهای لطیف تر را درک می کند. این حالت ذهن در دواپاریوگا شایع است.

دویجا یا دوباره متولد شده. وقتی انسان غسل تعمید داده می شود شروع به توبه می کند و به سمت پدر ازلی برمی گردد و خود را از دنیای مادی زمخت بهولوکا عقب می کشد و وارد دنیای ماده ی لطیف بهووارلوکا می شود. این انسان به دویجا یا طبقه ی دوباره متولدشدگان تعلق دارد. در این حالت الکتریسته های درونی را درک می کند که دومین قسمت ماده ی لطیف خلقت است و می فهمد که وجود بیرونی لزوما چیزی جز اتحاد اشیاء حسی لطیف درونی اش نیست. (ویژگی های منفی الکتریسته ها) با پنج ارگان حسی اش (ویژگی های مثبت) و از طریق پنج ارگان عمل (خنثی کردن ویژگی های یکسان) که به خاطر فعالیت ذهن و وجدان(آگاهی) به وجود آمده است.

قلب استوار. این حالت انسان، دواپارا است و وقتی این حالتِ کلی انسانها به طور طبیعی در هر منظومه ی شمسی شود گفته می شود کل آن سیستم در یوگای دواپارا است. در این حالت دواپارا، قلب ثابت یا یکنواخت می شود.

اگر انسان در حالت غسل داده شده ادامه دهد و در رودخانه ی مقدس غوطه ور گردد کم کم به یک حالت خوشایند می رسد که در آن قلبش کلاً ایده های جهان بیرونی را رها می کند و وقف جهان درونی می شود.

سوترا ۲۹

در سوارلوکا (بهشت) انسان قادر است رازهای چیتا، سومین جزء مغناطیسی خلقت مادی را بفهمد. او یک ویپرا می شود (وجود تقریبا کامل) این حالت ذهن در تریتایوگا شایع است.

قلب وقف شده. در این حالت وقف، انسان خود را از بهووارلوکا عقب می کشد که جهان ویژگی های الکتریکی است و به سوارلوکا می آید که جهان ویژگی های مغناطیسی، الکتریسته ها و قطب ها است. سپس او قادر می گردد که چیتا، قلب، سومین قسمت مغناطیسی خلقت را درک کند. این چیتا، اتم روحانی شده است، آویدیا یا جهالت قسمتی از تاریکی، مایا است. انسان با درک این چیتا قادر به درک کل تاریکی- خود مایا که چیتا قسمتی از آن است - و نیز کل خلقت می شود. گفته می شود که انسان متعلق به ویپرا یا طبقه ی نسبتا کامل می شود. این حالت انسانها تریتا نامیده می شود. وقتی این حالت کلی تمام انسانها به طور طبیعی در هر منظومه ی شمسی شود کل آن سیستم گفته می شود که در تریتا یوگا است.

سوترا ۳۰

از طریق توبه ی واقعی انسان به ماهارلوکا می رسد (دنیای بزرگ) و دیگر در معرض تاثیر جهالت، مایا نیست و او حالا یک قلب تمیز (تصفیه شده) دارد. او وارد طبقه ی طبیعی براهماناس (دانندگان براهما) می شود. این حالت ذهن در ساتیایوگا شایع است.

قلب تمیز. انسان با ادامه دادن مسیر رو به خدا خودش را به ماهارلوکا، منطقه ی مغناطیسی، اتم، بالا می برد. سپس همه ی پیشرفت های جهالت عقب نشینی می کند. قلب او به یک حالت تمیز می رسد و عاری از همه ی

مفاهیم بیرونی می شود. بعد انسان قادر می گردد نور روحانی، براهما، جوهر واقعی عالم را درک کند که آخرین و قسمت دائمی روحانی در خلقت است. در این مرحله انسان در طبقه ی روحانی یا براهمانا قرار دارد. این مرحله ی انسان، ساتیا نامیده می شود و وقتی این حالت کلی انسان به طور طبیعی در کل منظومه ی شمسی شود، کل آن سیستم در ساتیایوگا می باشد.

سوترا ۳۲ – ۳۱

نه تنها با انعکاس، بلکه با تجلی نور روحانی، انسان به جانالوکا قلمرو خداوند صعود می کند. سپس او وارد تاپولوکا، فلک کوتاس چایتانیا می شود. با ترک مفهوم پوچ هستی جداگانه اش، او وارد ساتیالوکا می شود که در آنجا حالت رهایی نهایی یا کایوالیا، یکی شدن با روح کل را کسب می کند.

در این روش وقتی که قلب تصفیه شد، دیگر نور روحانی، پسر خدا را انعکاس نمی دهد، بلکه آن را متجلی هم می کند و بدین ترتیب با وقف شدن در روح کل، مسیح یا ناجی می شود. این تنها راهی است که از طریق آن انسان با غسل دوباره و غرق شدن در روح می تواند به بالاتر از خلقت تاریکی دست یابد و وارد جانا لوکا قلمرو خدا یعنی خلقت نور شود.

در این حالت انسان جیوان موکتا، سانیاسی همانند لرد عیسی نامیده می شود. (ببینید انجیل یوحنا ۳:۶ و ۱۴:۱۶)

«به راستی، به راستی، من به تو می گویم انسان نمی تواند وارد قلمرو خداوند شود، مگر اینکه از آب و از روح زاده شود.»

«عیسی به او گفت: من راه هستم، حقیقت و زندگی، هیچ انسانی نمی تواند به سوی پدر برود مگر توسط من.»

در این حالت انسان خود را چیزی جز یک مفهوم زودگذر، نشسته بر تکه ای از روح مقدس جهانی خدا، پدر ازلی نمی بیند و با درک ستایش واقعی، او خویشتن را در پای روح مقدس، جانشین خدا قربانی می کند یعنی با ترک کردن ایده های پوچش در مورد هستی جداگانه ی خویش، او می میرد یا در روح مقدس جهانی حل می شود و بدین ترتیب به تاپولوکا منطقه ی روح مقدس دست می یابد.

در این حالت با یکی شدن و وحدت با روح مقدس جهانی خدا، انسان با خود پدر ازلی یکی می شود و به ساتیالوکا می آید که در آنجا می فهمد کل خلقت لزوما چیزی جز نمایش مفاهیم طبیعت خودش نیست و هیچ چیز در این جهان وجود ندارد بجز خود خویشتن اش. این حالت اتحاد، کایوالیا، خودِ تنها نامیده می شود. (ببینید مکاشفه ۱۴:۱۳ و انجیل یوحنا ۱۶:۲۸)

«برکت باد کسانی را که مرده اند و در لرد از این پس می میرند.»

«من از طرف پدر و به سوی این جهان آمده ام و دوباره این جهان را ترک می کنم و به سوی پدر می روم.»

بخش ۴

مکاشفه

سوترا ۳ – ۱

مهارت به وسیله ی تصفیه ی سه کالبد انسان به دست می آید. همچنین از طریق فیض گورو قابل دسترسی است. تصفیه از طریق طبیعت، توبه و مانتراها حاصل می شود.

از طریق طبیعت تصفیه ی ماده ی متراکم (کالبد فیزیکی)؛ از طریق توبه تصفیه ی ماده لطیف (کالبد لطیف)، از طریق مانتراها، تصفیه ی ذهن.

مهارت به وسیله ی تصفیه ی کالبد در تمام ابعاد قابل دسترسی است. تصفیه ی کالبد مادی می تواند تحت تاثیر چیزهایی باشد که توسط طبیعت همراه با آن تولید شده است. تصفیه ی کالبد الکتریکی به وسیله ی صبر در تمام شرایط و کالبد مغناطیسی (چیتا، اتم روحانی شده، قلب) به وسیله ی تنظیم تنفس که مانترا نامیده می شود، تصفیه ی کننده ذهن می باشد. فرایند اینکه چگونه این تصفیه ها می تواند تحت تاثیر قرار گیرد قابل یادگیری در محضر شخصیت های الهی است که شاهد نور بوده اند و شاهد آگاهی مسیح.

سوترا ۵ – ۴

از طریق تاثیر مقدس مانتراها، صدای اوم یا پراناوا قابل شنیدن می شود.

این صدای مقدس بسته به مرحله ی پیشرفت مرید به طرق مختلف شنیده می شود (پیشرفت در تصفیه ی قلبش)

با توسعه و پرورش تنظیم تنفس، آنگونه که مرشد روحانی (سات گورو) راهنمایی می کند، کلمه ی مقدس (پراناوا یا شابدا) خودبخود ظاهر می گردد و شنیده می شود. وقتی این مانترا (کلمه، پراناوا) ظاهر می شود، نفس تنظیم می شود و فرسایش کالبد مادی را کنترل می کند.

این پراناوا، در مراحل مختلف پیشرفت به اشکال گوناگون ظاهر می شود بسته به تصفیه ی قلب (چیتا)

سوترا ۶

کسی که عشق طبیعی قلب را می کارد، راهنمایی گورو را کسب می کند و سات هانای اش را شروع می کند (مسیر انضباط روحانی) او یک پراوارتاکا یا تشرف یافته می شود.

قبلا توضیح داده شد که سات گورو چیست و چگونه دوستی او را می توان ادامه داد. انسان وقتی که هدیه ی آسمانی عشق محض به او اعطاء شد، طبیعتا مستعد دوری از همراهی با آسات و همنشینی با آنچه به عنوان سات توصیف شد می باشد. با همنشینی مهربانانه ی سات، ممکن است به اندازه کافی شانس این را داشته باشد که یکی را خوشنود کند که با مهربانی در مقابل او به عنوان سات گورو یا مرشد روحانی اش بایستد. با ادامه ی همراهی خداگونه ی مرشد تمایلی «پراویتی» در قلب مرید ایجاد می شود تا خود را از خلقت تاریکی، مایا، نجات دهد و او یک پراوارتاکا، تشرف یافته در تمرین های یاما و نیاما می شود. امساک زاهدانه و رعایت های لازم برای دستیابی به رستگاری.

سوترا ۷

با تمرین یاما و نیاما، هشت پستی قلب انسان ناپدید می شود و فضیلت بیدار می گردد. بنابراین انسان یک ساتهاکا، مرید واقعی می شود که برای رستگاری آماده است.

ممکن است یادآوری شود که با پروروش یاما و نیاما هشت پستی از قلب انسان ناپدید می شود و علو طبع جای آن را می گیرد. در این مرحله است که انسان برای تمرین وضعیت زاهدانه و سایر فرایند های اشاره شده توسط سات گوروی اش برای کسب رستگاری شایستگی می یابد. وقتی او به تمریناتی که توسط سات گورو به او داده می شود ادامه می دهد، او یک ساتهاکا یا مرید می شود.

سوترا ۸

او در خداشناسی پیشرفت می کند. صوت مقدس اوم را می شنود و یک سیدها، شخصیت الهی می شود.

در ارجاع به فصل سوم، خواهید دید چطور یک مرید هنگامیکه از مراحل مختلف عبور می کند قادر به تصور اشیاء مختلف خلقت در قلبش می شود و اینکه چگونه او کم کم از طریق حالت های مراقبه پیشرفت می کند و نهایتا چگونه به وسیله ی تمرکز توجه اش بر روی مرکز حسی، صدای عجیب پراناوا، شابدا، صوت مقدس را درک می کند که در آن زمان قلب، الهی می شود و اگو آهامکارا یا پسر انسان در آن رودخانه غسل داده می شود و می آمیزد و مرید سیدها، یک استاد، یک شخصیت الهی می شود.

سوترا ۹

سپس او تجلی های روح کل را درک می کند و از هفت پاتالا لوکا (یا مراکز ستون فقرات) عبور می کند و هفت ریشی را مشاهده می نماید.

در حالت غسل تعمید (بهاکتی یوگا یا سورات شابد یوگا، جذب اگو در صوت مقدس) انسان توبه کرده و خود خویش را از جهان بیرونی، ماده ی زمخت «بهولوکا» بیرون می کشد و وارد جهان درونی ماده ی لطیف «بهووارلوکا» می شود. آنجا او تجلی روح کل را «نور حقیقی» همانند هفت ستاره در هفت مرکز یا مکان های درخشان اختری درک می کند که با هفت شمعدانی طلایی مقایسه شده اند. این ستاره ها تجلی نور حقیقت، روح کل می باشند که ریشی ها یا فرشتگان نامیده می شوند که یکی پس از دیگری در سمت راست پسر انسان یعنی در سمت راست الوهیت ظاهر می شوند.

هفت شمعدانی طلایی، هفت مکان تابناک در بدن است که عبارتند از مغز، ساهاسرارا، بصل النخاع، آجناچاکرا و پنج مرکز نخاعی-گردنی، ویسودها، پشتی، آناهاتا، کمری، مانی پورا، ساکرال، سوادهیستانا و دنبالچه، مولادهارا که در آنجا روح کل تجلی می یابد. از طریق این هفت مرکز یا کلیساها، اگو یا پسر انسان به الوهیت می رسد. (ببینید مکاشفه ۱۳ و ۱۲: ۱۰ و ۱۴:۲۰ و ۲:۱)

«هنگام برگشتن، هفت شمعدانی طلایی دیدم و در میان آن هفت شمعدانی، یکی شبیه پسر انسان و او در دست راستش هفت ستاره داشت.»

«راز این هفت ستاره، که تو در دست راست من می بینی و این هفت شمعدان طلایی، این هفت ستاره فرشتگان هفت کلیسا هستند و این هفت شمعدانی که تو می بینی هفت کلیسا هستند.»

«اینها می گویند کسی که هفت ستاره در دست راستش داشته باشد، در میان هفت شمعدانی راه می رود.»

در این حالت غسل تعمید (بهاکتی یوگا یا سورات شابد یوگا) اگو، سورات، پسر انسان کم کم با عبور از هفت مکان اشاره شده، دانشی را از آنجا کسب می کند و وقتی او سفرش را بعد از طی این مناطق تمام کرد، طبیعت واقعی عالم را می فهمد. با عقب کشیدن خود از بهووارلوکا، خلقت مادی لطیف، او وارد سوارلوکا، منبع همه ی ماده های لطیف و زمخت می شود. او آنجا شکل اختری درخشان دور قلبش را (اتم) تخت روح کل، خالق را درک می کند که از پنج الکتریسته و دو قطب ذهن و آگاهی و از هفت رنگ همانند رنگین کمان تشکیل شده است. در این فلک، فلک الکتریسته ها، ذهن و آگاهی منبع همه ی اشیاء حسی و ارگان های لذت، انسان کاملا از مالکیت همه ی اشیاء مطلوبش راضی می شود و یک دانش کامل از آنجا کسب می کند. برای همین شکل اختری گفته شده با الکتریسته ها و قطب هایش که هفت قسمت هستند به عنوان یک جعبه ی جواهر مهر و موم شده ی دانش توصیف شده اند، یک کتاب با هفت مهر و موم. (ببینید مکاشفه ۴:۳ و ۷:۱)

«و آنجا یک رنگین کمان دور تخت بود.»

«و من در سمت راست او که روی تخت نشسته بود کتابی دیدم که داخل و روی جلد آن نوشته شده بود و با هفت مهر قفل شده بود.»

سوترا ۱۰

پس به خاطر دانش یوگا و قدرت، انسان بر هفت سوارگاس (بهشت) برتری پیدا می کند. او با فسخ چهار مفهوم اصلی، رستگاری را بدست می آورد. (چهار مانوس یا افکار اولیه که به وسیله ی آن خلقت به وجود آمده است)

با عبور از این سوارلوکا پسر انسان وارد ماهارلوکا، جایگاه مغناطیسی (اتم) می شود که از آن مفاهیم تجلی (کلمه) زمان، مکان و ذره (اتم) چهار جز به وجود آمده است.

همانگونه که در فصل یک اشاره شد، این ماهارلوکا نمایانگر آویدیا یا جهالت است که مفهوم هستی جداگانه ی خود را تولید می کند و منبع اگو، پسر انسان است. بنابراین، انسان (ماناوا) زاده ی جهالت است و جهالت نمایانگر چهار مفهوم اشاره شده است. این ایده ها چهار مانوس هستند، ریشه ها یا منبع انسان.

سوترا ۱۱

با پیروزی بر قدرت تاریکی یا جهالت، انسان با خدا یکی می شود.

ماهارلوکا، جایگاه مغناطیسی (اتم) براهماراند دهرا یا داسمادوارا دروازه ی بین دو خلقت مادی و روحانی است. وقتی اگو، پسر انسان دم در می آید، او نور روحانی را درک می کند و آنجا غسل داده می شود و با عبور از این در، او بر مفاهیم خلقت تاریکی، مایا غلبه می کند و با ورود به جهان روحانی، نور حقیقی را دریافت می کند و پسر خدا می شود. بدین طریق انسان، با پسر خدا بودن بر زنجیرهای تاریکی، مایا غلبه می کند و مالک همه ی آیسواریاس، برتری های زاهدانه می شود. آیسواریاس هشت نوع است.

آنیما: قدرت کوچک کردن جسم خود یا دیگری به آن میزان که دوست دارد حتی به اندازه ی یک اتم، آنو.

ماهیما: قدرت بزرگ کردن جسم خود یا هر چیز دیگر، ماهات، به آن اندازه که دوست دارد.

لاگهیما: قدرت سبک کردن جسم خود یا هر چیز دیگر به آن سبکی که دوست دارد.

گاریما: قدرت سنگین کردن جسم خود یا هر چیز دیگر.

پراپتی: قدرت آپتی، به دست آوردن هر چیزی که دوست دارد.

واسیتوا: قدرت واسا، تحت کنترل در آوردن هر چیز.

پراکامیا: قدرت ارضای همه ی امیال، با نیروی اراده ی غیر قابل مقاومت.

ایسیتوا: قدرت عیسی، لرد شدن بر همه چیز (ببینید انجیل یوحنا ۱۴:۱۲)

«به راستی، به راستی، به تو می گویم کسی که به من ایمان می آورد، کارهایی که من می کنم او نیز می تواند انجام دهد و کارهای بزرگتر از این می تواند انجام دهد. چون من به سوی پدر می روم.»

سوترا ۱۲

دانش تکامل، زندگی، از هم پاشیدگی منجر به رهایی کامل از اسارت مایا، توهم می شود. با مشاهده ی خود در خود اعظم، انسان به آزادی ازلی می رسد.

بنابراین انسان با دارا بودن آیسواریاس، قدرت های زاهدانه که در بالا اشاره شد، به طور کامل روح ازلی، پدر، تنها جوهر واقعی به عنوان یک واحد و یک کل کامل را درک می کند و خود خویش را چیزی جزء یک ذره از نور روحانی نمی بیند. انسان با چنین درکی همه ی ایده های خودپسندانه ی هستی جداگانه ی خود خویش را ترک می کند و با او، روح ازلی، خدا، پدر یکی می شود. این یکی شدن با خدا، کایوالیا نامیده می شود که هدف نهایی انسان، آنگونه که در این رساله توضیح داده شده، می باشد. (ببینید مکاشفه ۳:۲۱)

«به کسی که غلبه می کند من اجازه می دهم کنار من روی تخت بنشیند، آنگونه که من غلبه کرده ام و کنار پدر در این تخت نشسته ام.»

نتیجه گیری

« عشق در دادگاه و اردوگاه و بیشه حکم می راند.

بر انسان های پایین تر و قدیسان بالاتر،

چون عشق بهشت است و بهشت، عشق است.»

قدرت عشق به طور زیبا توسط شاعر در قطعه ی بالا توصیف شده است. به طور واضح در صفحه ی بعدی خواهید دید که عشق خدا است. نه تنها به عنوان اصیل ترین احساس یک شاعر بلکه به عنوان کلام موجز، حقیقت ازلی است. انسان هر دین و جایگاهی داشته باشد، اگر به طور مناسب این قانون حاکم را که در قلبش به طور طبیعی وجود دارد پرورش دهد، مطمئنا در راه درستی است و خود را از آوارگی در این خلقت تاریکی، مایا نجات می دهد.

در صفحات قبلی نشان داده شد که چگونه عشق را می توان کاشت و با پرورش آن می توان آن را توسعه داد و وقتی رشد کرد، تنها به این وسیله انسان می تواند مرشد روحانی اش را پیدا کند که از طریق او، دوباره در رودخانه ی مقدس غسل داده می شود و خود خویش را در قربانگاه خدا، قربانی می کند و با پدر ازلی برای همیشه یکی می شود. این کتاب کوچک، با یک نصیحت صمیمانه به خواننده به پایان می رسد که این هدف بزرگ زندگی را هرگز فراموش نکند. در کلمات حکیم روشن ضمیر، شانکارچاریا که می گوید:

«زندگی همیشه نا امن و ناپایدار است، شبیه یک قطره ی آب روی برگ نیلوفر، همراهی یک شخصیت الهی حتی برای یک لحظه می تواند ما را رها کرده و نجات دهد.»